بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... و بالله التوفیق

فهرست ذکر شعرا و اطوار فضلای متقدمین مشتمل بر یک شعبه و شش انجمن [illegible] نوع شعبه در ذکر احوال پادشاهان و شاهزادگان و امرای عالیمقدار از ترک و غیره که فی الحقیقه منسوب بدانها می‌شوند و ترتیب حروف تهجی نوشته شد و بالله التوفیق و علیه الاستعانه

[illegible]

[illegible] انجمن اول در ذکر احوال فضلای متقدمین مشتمل بر پنج شراره شرارهٔ اولی در ذکر شعرای فصحای [illegible]

[illegible]

[illegible] ... دارالسلطنه کاشان ... [illegible]

[illegible] ... دارالعباد یزد ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... دارالامان کرمان ... [illegible]

[illegible] ... دار المرز طبرستان و استراباد ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... دارالمؤمنین قم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهانی [illegible]

[illegible]

محمود غزنوی

[illegible] ترتیب حروف تهجی نوشته شد

[illegible] سبکتگین [illegible] سلطان محمود

غزنوی است [illegible] سلطان بعزم هند حرکت کرده [illegible]

[illegible] این رباعی را گفته نوشته شد

رباعی

[illegible]

ابن یمین

خلف امیر یمین الدین طغرائی [illegible] امیر محمود از فضلای عهد خود بوده [illegible]

[illegible]

المقطعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

سلطان ابوسعید

[illegible]

رباعی

[illegible]

اتابک سعد بن زنگی

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

سلطان اتسز

[illegible] قطب الدین [illegible] خوارزمشاه [illegible] سلطان سنجر [illegible]

قطعه

[illegible]

خان احمد خان

[illegible] گیلان [illegible]

[illegible]

القاص میرزا صفوی

[illegible]

رباعی

[illegible]

امام قلی خان

رباعی

[illegible]

انیس

[illegible]

غزلیات

[illegible]

مثنوی محمود و ایاز

[illegible]

اهلی

[illegible]

غزلیات

[illegible]

گر بچشم عشق ... [illegible]

بدیع الزمان میرزا

ولد سلطان حسین میرزا بایقراست بعد از پدر با برادر کوچک مظفر حسین میرزا مخالفت کرده ... [illegible]

غزل

[illegible]

بهرام میرزا صفوی

خلف شاه اسمعیل صفوی ... [illegible] ... این رباعی از او است

بهرام درین میکده ... [illegible]

مجنون

[illegible]

خسروی

[illegible]

جعفر بیک

[illegible]

جلال الدین اکبر

[illegible]

اشعار

[illegible]

جلال الدین ملک شاه

[illegible]

حالتی

[illegible]

فی الغزلیات

لذتوه فاتی وعده بنانه بیرسی ...
[illegible]

حسن بیگ از ازبکان و در رفقت سلاطین صفویه اعتبار داشته از شاهان ...

حسن خان شاملو از اکابر امراء دولت ... با مجبوب ... در عهد ... و در زمان شاه سلیمان حکومت ... و در آنجا عمارات ... و فات ... مشهد ... و این دو شعر از اوست

غزل

بدور لاله کل خواستم که توبه شکنم | زشیشه جام ... بهار کرشت
اگر کسی ز خویشم ... | کرفتار ... مکام ...

حسینی اسم شریفش سلطان حسین میرزا ... بسیار ... و این شعر از اوست

جام ... وفا ... | ترک ... کم ...

میرزا آقاگی ... در تذکره ... نوشته ... | ... | ... مرفوعش ... آب ...

حضائی اسمش ... از اولاد ... جقتائی و در خراسان روزگار ... احوالش زیاده بر این معلوم نشد این شعر از اوست

شعر

... | ... گاه ...

حقانی اسم شریفش شاه اسمعیل صفوی ... از جانب پدر نسبش ... بحضرت ... شیخ صفی الدین اسحق ... و احوال شیخ بزرگوار ... در تذکرة الاولیا مذکور است ... ایران ... آذربایجان و دارالمرز و خراسان و عراق ... ازین شعر ...

شعر

بستون ... | ... کرد ...

وحشی ... از جاهای ... احوالش معلوم ... | ... | ...

وصلی اسمش ... از طایفه ترکمان ... و عراق ... این ابیات

... | ... محبت ...

غزلیات

[illegible]

... (name in red) اسمش ... ترکمان ... خان ...

فی الغزلیات

[illegible]

... (name in red) ... سلطان ... احوالش معلوم نشد این اشعار از اوست

شعر

[illegible]

سام میرزا اسمش ... از شاهزادگان ... تحفه سامی ... این ابیات ...

[illegible]

صابر اسمش محمود بیک از علاقه‌زادگان سکن تبریز است ... [illegible] ... این چند از او است شعر

گر عشق است سخن و چون خن کریم | لب که برین ... [illegible]

گویند مشتری یوسف ... [illegible] ... اکنون در میان ... [illegible]

کشیدن تیر نگاهت که به خیز | کرشمه دل غنچه خندان که بگریز

ستم چشم ... [illegible] | ... [illegible]

ساعی اسمش خواجه میرزا ... [illegible] ... این شعر از او است

باکس سر ... [illegible] | **رباعی** | ... [illegible]

... [illegible] ... دل آتش کند | ... [illegible] ... تیز کند

ساعی صبور اسمش ... [illegible] ... صاحب طبع ... [illegible] ... | **رباعی** | ... از او بنظر رسید

... [illegible] ...

سعید بیگ از علاقه‌زادگان ... [illegible] ... احوال ... [illegible] ... از او است

گویند که ... [illegible] ... رخش

سلیم اسمش ... [illegible] ... | **غزلیات** | ... [illegible] ...

... [illegible] ...

ایضا

... [illegible] ...

قطعه در وصف ...

... [illegible] ...

قطعه

... [illegible] ...

سعید اسمش ... [illegible] ... از خانواده ... [illegible] ... بنظر رسید از او است

غزلیات

... [illegible] ...

مولانا ... [illegible] ...

قصاید

... [illegible] ...

بر لفظ

۸

... [illegible] ...

قصاید

... [illegible] ...

قطعه

... [illegible] ...

شاه شجاع از آل مظفر ... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ...

رباعی

... [illegible] ...

شاه شجاع ... [illegible] ... سلطان اویس ... [illegible] ...

قطعه

... [illegible] ...

قطعه سلطان اویس

... [illegible] ...

شاه شجاع ... [illegible] ...

ملک شمس الدین ... [illegible] ...

... [illegible] ... **رباعی** ... [illegible] ... از او است

بی خواری اگر غنی بود خوار شود هر کو که مس از سینهٔ ظلم پاک شود با حالت ما ... بسیار زشت	و در عهد ... جهان ... ثابته سیر ... افلاک شوم ... دیگر بار زشت	در حقهٔ لعل از ان ... بسته جهان سبزه خورم در سبزه هر سبزه از ان عکس که ... بهجت با رقیبان سخن ...	تا دیده ما ... گور شود زان ... سبزه ... ... ان عکس که ... بیت ...

شرقی ... کرد ... از او ... این شعر از اوست

صادقی اسمش صادق بیک ... صاحب دیوان تذکره ... نظر ... دیوان ...

گرگ ده این ... این بیت ...	از ... سلام ... دارد ...	از ... جهان ... بماند ...	... دلدار ...

امیر علیشاه ... امیر ... از ... امیر تیمور است ... مولانا جامی ...

ابیات

روز وصل ... تیغ ... زار هر چه دارد ... نوروز ... اگر از چهرهٔ ... بردار	شب ... گرفتار مرا عشق ... روز نوروز ... بحقیقت گشته مجاز ...	... توسیم ... دهان ... که تو ... همه ... سلطان ... عاشق ... بحال ...	... بسیار ... کرم تو ... همه جدا این ... نازم همه کس ... غم ...

ابو مسعود ... در عالم ... بیت ...

طغرل ... سلطان ... عراق ... کفایت ... اختیار کرده ...
... ارسلان ... زاده ... خروج کرده ...

دولت ... سپری شد	**رباعی**	این رباعی از اوست ...
دیروز ...	امروز ... فراق ... عالم ...	فردا ... بستر ... ایام	ان ... روزی ...

طفیلی امیر حسین ... از امرای سلطان حسین میرزای بایقراست ... طبع ... شیرین زبان ...

قصیده

قصیده ... حمد ... سرو قامت جلوه کرد ...	... گرد ...	این دو بیت در قصیده از اوست از سر ...
	... ان ... آب ...	

شاه طهماسب سلطان صفوی است ... سیادت ... جمع کرده ... مفصل احوال ایشان در تاریخ ...
... سخن ... سلطنت ... چند ... این چند شعر از ایشان ... این رباعی ...

اشعار

... چیزی ...			جهان ...
اصفهان ... پر ... بکجنید ... سوده شدیم	... اصفهانی ... ما ... ... جنه ... یاقوت ...	سنگ ... کار ... او ... که ...	با ... کار ... شستیم ... آب ...

عادل ... اسمعیل ... از اولاد شاه طهماسب ... سلطنت ... در زمان ... قزوین ...
... سلطنت رسید ... ایام ... از دهم تیغ ...
... روز و شب ... جسم ...
... ایام ... تا ... اعتقاد ... سلطنت ...

ان جوانان مظلوم ... قبل از انکه ... سلطنت ... از دست ... اجل ... شد ...

... سلطنت ... شعر ... بسیار ... این	... شعر از او بنظر رسید و در این کتاب نوشته ...

سلام ... تو ... از ...	سرو ... نظر ...	... جهان ...	... و صبا ... ... دل ...

شاه خدابنده ... سلطان محمد صفوی است ... سلطنت رسید ... ایران ...
... سلطان ... ایام ... شاهزاده ... آورده ...
... شمشیر ... سلطنت ...
... ایران ... حالات ... اصفهان ... ایشان ...
قبول ... سلطنت ... سال ... گذشته ...
انقلابات زمانه ... آثار ... قاعده ... سلاطین ...
... سلطنت ... اشعار ...
... این شعر از ایشان است ... در این کتاب ثبت شده از اوست **غزلیات**

هر کس ...	ز ... از ان ...	
	...	... دیده ...

شاه صفی خلف شاه ... صفوی است پادشاه ...

عبدالله خان از شاهزادگان ... در عهد شاه سلیمان صفوی ... وفات ...

... سلطان ... برادرزاده ...	...

... خان ... شجاعت ... معروف این مطلع از اوست ...

عبدالله ... اسمش ... در ملک ...

... کسی ... ... لعل ... چشم ... خواب ... ایام ...	طرف ... خط ... ... ستاره	... خوره ... کار ... ...

وحشی اسمش طهماسب قلی بیک ... اول حال ... تخلص ...

غزلیات

... سلطان ... بروان هر کس ... نظاره کرد بر ... صبا ... ... ما ... ... کارم ...	زان ... شوخ ... ... سنت ...	... ما ... هر چند ...	چند شعر از او ... شده ... ... کردم ... ... دل ... ...
	این شعر ... مخدوم زاده ...		

[illegible]

... در تواریخ و تذکره احوال او مشهور است ... [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

قطعه

[illegible]

اشعار

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

اشعار

[illegible]

غزلیات

[illegible]

مدار ... هجرت جانان ... | افسرگی ... شد
که ... گرد ... مشتاق ... | در خاطر ... شد
نهان ... چند ... | زان که ... سخن ... شگفت
... دروغ از زبان ... | ... شنید ... شد

مؤمن میرزا خلف بدیع الزمان میرزا اگر ارکان جوانی از آراسته و صوری و معنوی خواسته گویند در بچگی جامع کمالات صوری و معنوی گشته بعد از فوت پدر بخدمت سلطان حسین میرزا شتافته ... سلطان حسین میرزا ... از اولاد او بود ... مأمور کرده بود ... دستگیر کرده محمد مؤمن میرزا را ... [illegible] ... مذکور است که ... سلطان حسین میرزا ... [illegible]

... تم ... پیشه ... | جوان ... سخن ... شد
زبان ... | کافر ... زاده ...

میر ... میرزا ... از ... صاحب ... سخن ... شده ... عاشق ... شگفته ... رعنوی ... خیالات ...
بسیار ... اشعار ... شود ...

قصاید

درین ... شود ... | ... دل ... | ... ز ...

غزلیات

... [illegible] ...

قصیدت ...

... [illegible] ...

قطعه

... دعوای ... ما ...

... مرا ... | ... سخن ... | ... | ... میزد
... حقیقت ... | اگر ... |

مولانا ... اصلش ... [illegible] ...

وجهی اصلش از ... اصفهان ... در ... رباعی ... نوشته شد

... | ... | اگر عشق ... | در ... ما ...
... | ... | شد ... عاشق و معشوق ... | ... کفر ...

... اصلش ... [illegible] ...

هرچه دارد ... [illegible] | این قدر هست که ... [illegible] | تیغ ... [illegible] | ... [illegible]

اسماعیل اصلش از اکراد جغتائی ... در استراباد متولد شده ... به تحصیل کمالات ... در جوانی ... [illegible]

... [illegible]

قطعه ... [illegible]

[illegible]

ذوالقافیتین

[illegible]

[illegible]

ذوالقافیتین

[illegible]

اسیر هاجون از اولاد امیر تیمور گورکانست ... پادشاه ... در ملک هندوستان ... [illegible]

... [illegible]

قطعه

این قطعه را ... [illegible]

[illegible]

سعدالدین ... خلف حسن پادشاه ... [illegible]

[illegible]

ذکر اول از تحفهٔ اول در ذکر احوال ... شعرای ایران ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

ذکر اول از تحفهٔ اول در ذکر احوال شعرای ایران ... [illegible]

قلعه مشهور بر بالای کوه وقت معارض گجسته و در تبریز و در دار السلطنه شیخ آن قلعه را مسخر کرده چنان وقت طرح دارالارشاد اردبیل انداخت
در زمان حالت صفویه بسیار معمور

اشعار

جاجی سواری است که از مردم اردوبادی است دیگر چیزی از احوالش معلوم نشد	وحالت ورزنهیب خرابیست
دارد وداد آنم سیه‌رنگی ستم پرورد	کرده قزلباش شغال و بچه دیگر بسرا

باطف همشیره میر یوسف سیفی عاشق پیشه بوده گویند در حین وفات معشوق را دعا میکرد این شعر از مطلع خاطرش افته عالم بقا شتافت

از اول قرار کرده وقت چه بیدست	زدیده خون مبارک کام ادیب
مرده و قوت کشیده حریفان جگر	رسم عزای یار کریبان دریدنست

مجادی همشیره مولانا عبدالعلی در اوایل حال

اشعار

خواهم به زبان شعله ناخوی جگر برد	زلفین سر زند و هیچ حالی از من بگردد
بی نام دل من سنگ بسی نگذارد	ببر مرحمتش دارم که خط است یکی
هم جادر کرم آسایش کشیده منزل	که دوام آمدم حیا در اطراف جز کرام
بیخودستان رفته چیزی از او معلوم نیست	

میرزا قاسم ترک از اولاد خواجه نصیب اخراج الام

شعر

از آن برگردم سر بیستم کام با پیاسبرد	هم زاروت شاه و قباس رسید ادل
	کرد شاید فرصتی تا هم جویم است

اشعار

شیخ‌زاده گویند از وجوه دولت در منظور نظر ابر پادشاه گشته اتفاقا بولد خواجه ترک صاحب جمال مدیح الزمان میرزا عقد دل داده و معشوق سر خط فرمان او نهاده دام ایشان بزبان لاستم طریقان براهت فتاده دار فقه رفته کشیر مکان میرزا رسیده دور از خواب نظرش معشوق مولانا اقرار داده فرمود کرینزد گویست که بر تو اقتاب شعاعی جوانی افتاده آن جوان دید بالکار عرض کرده بازگشته بود که حالت یکبتی در یکدست ان کهکشان برکه کرد ای کریم دل او میدهی است نامی مرعشی میدهد تم گو در قیدت دلا غیر که بیخود آمده ایشان میرزا فرمود نرو شیخی ان الله جدا بان ادب حیض بندید بلکه مولانا عبد ارلدالله از لالی در مدار جوانی کور الله بیست باشد از حوادث آن ایام یکجا شتافته در تبریز گذشت این قصیده از اوست

ای کرام عرصه درین کشور آمده	کز خیل روم و زنگ آن اشراف	خیل غریب وقرعه یکی کز دو صف	پیرتیغ و تیر بر سر یکدیگر آمده
هر یک هر سو رانده هیچ جا دکان	کمال بشان سپاه بوغاره بر آمده	باشد و خویشی همت رفت و دیده	خصم افکن و سپرشکن و صفدر آمده
در معرکه بنشین به کشت سخت	و آن جنگ که از تیر و زره آمده	هر یک دلان یسل الان افکنده	لیکن ز ترک پیاده که حفظ آمده
سلطان معرفت بقوت تکمیل یافته	هر کوشه صد پرت و جوش و کار آمده	طلعت از آن که آید زکرم شیشه	رقیبان جلو کرده وعم ما درخور آمده

اصفهان از اقلیم چهارم است طول و عرض از اقلیم قبا و این شهر است از محلات ایالات است بطوریکه کرم سیرت و منهات که از شهرهای دل

میرزالدین در عهد میرشیروان رفته نظر حضرت محمد اورنگ غفرت افضل الدین خاقانی کرده مریده کمالات و کتاب صفات او شده و خاقانی نیز او را تربیت کرده بر تبه فرزندی برداشته مجیر نیز قصاید چند در مدح خاقانی گفته تا بحکم از قدر خاقانی دل بخیه غیرت خاقانی در ما زمانش و معشوق عبادت او کرده سر او از سرا گرفته چار فراق از نوازش معشوق خم در دوباره یافته چاره تبریز گشت حضرت اتابک محمد ایلدگز رسیده میانه و خاقانی بهم خورده قصاید در مدح اتابک گفته بسبب خشکی معارضت کرده بحکم اتابک را بطرف اصفهانیان ... آخر عقب ... در سر جانی که گفته آنشنیده بر از مراجعت و در تبریز بعالم بقا شتافت این اشعار از اوست

گفت چراغ درد دلت گفته مجوا	کر کنج خانه در و در آنکه بیا	گشت ز آه سوی کرم شکل از تیغ کی	کر دوست صحبت مرحبا دیده
دل ز عشق تو دل جان بدر شت	جان جسم ایشه از جهان بدرشت	شعر قزل ارسلان کرد و از شیر	از جهان نام کرکان بدرشت

اگر اول

اگر اول قدم شده درمی زمین	فته ای قلم آن زمان بر داشت	چه فاک برش که عالم سر
	دلا لحمد	

اگر اول قدم شده درمی زمین	از آه جگر سوز همچو من نیست	نفس خاک یاران زمین تو نخواهد	نفس از آن دولت جوان برد
بر ویشت کرشتی خطا و در چمن است	که بر هوس سرسبزتان صبا آرد	ده زمانت گوشه سخن بر فتاد	یاد هر صبح چو نسیم چمن است
گشت یک دسته ز نالها رنگ	کر شده و همه عدم اورا دود آمد	هرگز نکو در ختم که از این در	مجلس باغ برابر لطف یاسمن است
هرش از دم هوس آن آمد	در جانب صبح دم شام کر	چشم خرم ایام را بر خود حلال کرد	با چنین خبر که او است چه جای سخن
فی الجمله بچه ر لعزت سیم	با باد صبا کار برگشت و بریخت	به عهد من حرمان که گرفته شق	هرگز نشود در شگفتان در گریه آمد
ای کرده صبح صادق از تنگ آن کرد	باده و گل شده طرب با آویخت	مرده گل از آه حسود توز و	وصل حلال خورد اندر حرام کرده
کاسبح دم از شاخ ز شکفته از	مطرب که دیده در کوی بریخت	نقد دو دو چشم گشته لب هم	کل سده زد و غنچه گرد شکفته بریخت
در نیم تو ای گل جوان در ساخت	ورزو هم قوام جوی بیاموزد کند	اتیه بخود دم که هیمن روز افتد	کار ز ولی از آتش تیغ تو کرد خست
ساقی که ز چنین کل گون تری ریخت	طلعت مروت کر ز آن کان خیزد	که دهم کام اهل صفاهان کورند	این نقش هیچ کرفت و آن همین تیز ریخت
در کوی تو ام سینه بسوز کند			شبها ز صبح تمام دمی باز کند
گفتم ز صفهان اعیان خیزد			و این هر سر شد کز صفهان خیزد

دار السلطنه تبریز از اقلیم چهارم طول و عرضش از ابنیه زبیده خاتون هارون الرشید زن حضرت جعفر منصور در عهد زاهر عباسی است در زمان متوکل عباسی تجدید عمارت شده و بعد از آن باز زلزله خراب شده و در عهد دانشمند تعبیر شده معمور گشته با طالع عقرب بنا نهاده قدیم الایام این بوده در این اواخر بواسطه زلزله شدید تعمیر شده معمور نشده چند سال نیز در مرتبه و جماعت صفوی در تصرف اعیان عثمانیه بوده اکنون در تصرف است مشهور است هست و چه در زمان او از جمله و چه از الان الی که پنج سال تجارت است معتبر طایفه مختلفه نهایت عمارت است و الحال از آنکه مشهور است غازان خان و جهان شاه و وزراء دولت سلاطین از آن حضرت عمارات متعدده چه و خواقین رفیعه و مساجد و کشش بعد از آنکه سال الحال میرزا آقا را نایب والی آن ولایت است بانیان او از احداث او است و غیره مشتمل بر همه چیز است سالها دارالسلطنه تبریز است

کمتر کس نبوده سر رارفت بود از اوست	شعر	چشمی که بود دیم تو ز لطف کند دل	خواهم که ز این چشم و زیر کرشش

خواجه میرک از اولاد شیخ غیاث الدین سلطنه تبریز است و در نظم انواع اصفهان آمده شده و نظر سلطنت بانگ زنانی تخلص دیوان مسرا دارد ... دعت مشوق علم محمد حسیت از نظر خود و جماعت انشاء شده سلطان آن بادشاه و کی از نقیب رتبه خود که دیده ... خواجه

اگر خواجه عبدالله ز طبع از زمانه	ز ادور گشته مسند خود را مقام	شعر	خواجه مرز نور این نظر را در جواب گفته بدرگاه عبدالله خان فرستاده این است
از ره دل اگر باید به یک نکات را کنه ز کری	زبان ما رهین زده بر بیت بیان را		داغم بجو ز راه وفا از آن کرده	ای گشته کیش خوارشید غافل عام
کمال کشتی در حلش ما قرب کرده	دره خلق که بهم وان آن رفته ام		کان خواجه عبدالله ز طبع ز منه	زبان رو کی گشته بمسند خاص مقام
از تنم کو کشیده رکی سر تا سر	ستاره و خیل سپهر چشم		بنخ جواب جوی خانها که کرده	چیزی که گفته حافظ شیرین کلام
چندان بود کشیده سر قدان	نگاه یکجلوه سر و صنوبر خرام		دمیده دکان حضرت شاه ولی	الحق بیت رحمت عالم حرام

شیخ ... اصل او از بلخ است بر بالای کنیزی فرنگی ... تحصیل معارف کمالات در خدمت شیخ صدرالدین اردبیلی یافته ... مشغول ... حکم ... آن ... خود

کرده نسبت تغافل می ورزید فرمان شد [illegible] رسید با نقره میرزا شهید شد [illegible] رسید او را چنان روانه کرد که آزرده [illegible]
چه بجهت [illegible] از تعارفات سخن [illegible] رسید [illegible]
بعزود [illegible] قاسم سخن [illegible] شکر [illegible] سید [illegible]
[illegible] رسیده در [illegible]
بطریق [illegible] و این قطعه [illegible]

قطعه

[illegible]

طالب [illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

مطلع

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible] جعفر از [illegible]
[illegible] این قطعه از او دیده [illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

غزلیات

[illegible]

قطعه

چون به تبریز آمد از اصفهان گشته آزاد [illegible]

مولانا شمس الدین — از بزرگان طبقهٔ صوفیه است و مرشد مولانا جلال الدین رومی است احوالش در نفحات مسطور و نقل است چون مشهور است اشعارش [illegible] مولانا رومی است لهذا نوشته نشد

[illegible]

شعر

[illegible]

صائب — اسمش میرزا محمد علی اجداد ایشان از شاه عباس از تبریز کوچانیده در محلهٔ عباس آباد مسکن داده ، خودش در اصفهان متولد شده و در اکثر کمالات کرده صاحب اخلاق حسنه و صفات مستحسنه ، اسم شهنشاه تیز کرده به هندوستان عادت کرده و در اصفهان محترم بوده ، از شاه عباس [illegible] دو دیوانش نزدیک به هزار بیت [illegible] در پیش سخن گستری [illegible] متقدمین [illegible]

غزلیات

[illegible]

طغرائی — در هند [illegible]

غزلیات

[illegible]

طلوعی — گوید از مستعدان [illegible] این شعر از اوست

شعر

[illegible]

طالب — اسمش [illegible] از تبریز آمده در هند فوت شده [illegible] با صفهان آمده [illegible]

شعر

[illegible]

عقیدتی — اسمش [illegible] ملاحظه خود بوده [illegible]

شعر

[illegible]

غزالی — اسمش [illegible] این بیت از او نظر رسیده

فردی — از امرای [illegible] این فرد از او یادگار است

شعر

قاصد پیام [illegible]

فوقی — از اهل [illegible] تبریز [illegible] این اشعار از او [illegible]

ذالغزلیات

[illegible]

محیطی — گوید [illegible]

غزلیات

[illegible]

از سوز محبت چه خبر اهل هوس را / مکذاریم از یار اگر باید همه از بت
آن نخل دل چو کرد بت جان بود / عقده نخود برده غمی دل آرد
غم سوای خود انیقدرم [illegible] تو
این آتش عشق است بسوز دل [illegible] / جان چه بهتر که دل [illegible]
صد پاره دم [illegible] / دل من است که اندوه [illegible]
لعل خلق [illegible]
کدوم جام عاشق [illegible] / [illegible]
نقش [illegible] بسکه دیدیم مردم / [illegible] آدم
گرم کردم [illegible] / [illegible]
حکیم نظمی منقور [illegible] اوست [illegible]
او را تبریزی نوشته اند [illegible] تبریز [illegible] تبریزی نوشتیم این اشعار از اوست
خیال روز [illegible] بروز وصال

وله ایضاً

فروغ ماه [illegible] / کرد در وصال [illegible]
ستاره [illegible] / [illegible]
زمانه [illegible] / زمین [illegible]
چنان [illegible]
شمع [illegible] / [illegible]
حلال کردم [illegible] / [illegible]
حرام [illegible] / [illegible]
و این شعر [illegible] تضمین کرده [illegible]
بسم حکیم قطران نوشته اند [illegible] قطران [illegible] تضمین کرده

قطعه

من از [illegible] / از [illegible]
بود [illegible] / [illegible]

کاتبی [illegible] مشهور شده [illegible] این دو شعر از اوست
[illegible] / [illegible] / [illegible]

شیخ محمود شبستری [illegible] صاحب حال [illegible] کمال [illegible] مثنوی گلشن راز [illegible] نمی [illegible] و آن مثنوی را [illegible] سال [illegible] عبارت هست

معانی [illegible] حرف [illegible]

گلشن راز

[illegible] / [illegible]
حکیم فلسفی [illegible]

اندکیان

و چشم فلسفی [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
ز وحدت [illegible] / [illegible]
همه ذرات عالم [illegible] / [illegible]
تو خواهی [illegible] / یقین دانی که [illegible]
[illegible] / [illegible]

سیم از ابهر است [illegible]
شکوه [illegible]
معروف [illegible]
معزی از [illegible]

[illegible] / [illegible]

مغیث [illegible]

حیرتی [illegible]

اشعار

[illegible] / [illegible]

رباعی

[illegible]

شهید [illegible]

[illegible] / [illegible]

وقوعی جوان ... بوده شعر ... این ... شعر از اوست

...	...	...

جامی از ... خواجه نصیر الدین طوسی و ... شیخ سعدی شیرازی ... این دو بیت از اوست

پس از ... دیدم ...	...

خلخال از توابع ... آذربایجان است ... ولایت ...

فنائی ... شیخ ... در خدمت ... شیراز ... تحصیل علوم کرده ...

اشعار

... زلف ...	...

شروان ... باب الابواب ... ذوالقرنین ... از اقلیم ... ولایت ... آذربایجان ... ایران ... **حکیم خاقانی** ... افضل الدین ابراهیم ابن علی ... در خدمت ابو العلاء گنجوی ... خاقان کبیر ... سلاطین ... تحفة العراقین ... نظم ... کلام او ... خاقانی ... گنجه ...

من القصاید

...

وله ایضاً

...

اندر بیگانه

...

وله ایضاً

...

اوزبایکان

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

شیروان

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

بایگان

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

شیروان

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

شیروان

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

اذربایجان

وله

ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله

ایضاً

وله ایضاً

وله

ایضاً

ایضاً

ادیبا کتاب

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

آذربایجان

قطعات

قطعه

قطعه

قطعه

قطعه

قطعه

قطعه

شیروان

ردیف الف

ردیف

مرثیه

مرثیه

در الغزلیات

شیروان

یک دو حرفی از کتابستان مادر دهر
کهان یکهای لجنش چهره بافی اصل
مرا چه نقصان گر جفت من نزاد کنون
اگر پسر دو بشد بهشت را بو
...
صدری سمرقند از خلاصه

قطعه

هر بالی که ...
بچشم زخم هزاران پسرکه دختر
اگر نبیره ...

مطایبه

طبقات طبق زنان ...
...

من مثنوی تحفة العارفین

زین حقه سبز مهره خاک
سیلاب عدم ز در در آید
...

خطاب به آفتاب

جان دادی حقت بهاران
...

در وصف گلستان

...

خواجه بزرگ

...

از اذربایجان

خطاب بحضرت علی ...

...

در وصف شمع ...

...

ذاالرباعیات

...

سید ذوالفقار ... قوام الدین حسین ابن صدر الدین علی شیروانی ... [illegible]

آن قانون بوده اما چون در این رساله غرض نگارش ابیات غالب قصاید معروفه از آن حالیست لهذا از قصاید معروف رسته شد اما بعضی از آن شعر نوشته شد باین جهت که از خیالات او

قصاید

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]الدین از اکابر زمان خود بوده گویند ... اهل فضل ... کلام اهل حال ... ابوالعلا ... [illegible]

قصیده

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

فلکی از شعرای فصاحت شعار مشهور ... شروان ... ابوالعلا ... [illegible]

قصیده

[illegible]

شیروان

آذربایجان

گنجه از اقلیم پنجم ... ابوالعلا ... [illegible]

وله ایضاً

[illegible]

قطعه

[illegible]

وله

[illegible]

قطعه

[illegible]

گنجه

آذربایجان

مراغه

یوسف گر نشد از بی‌قراری خانه‌ای زیاده ...

مراغه از اقلیم چهارم طولش ... از شهرهای معظم سابق دار الملک آذربایجان بوده حال شهری متوسط است **مولانا اوحدی**

... کامل و عارف فاضل صاحب کمالات صوری و معنوی و عالم علوم ظاهری و باطنی ... از آن دیار ... و در زمان ... خان ... گرفتار شده ... آن ... شیخ اوحدی ... گرد آورده ... و چند ... کتاب ... و ... از آن ...

... از ... صاحب ... که ... این اشعار از ... نوشته شد ...

قصیده

در صفت ...

مثنوی

ایضاً

غزلیات

من مثنوی جام جم

رباعیات

خراسان

شراره ثانی در ذکر حالات و اشعار سخنوران شعرای خراسان و شعرای آن دیار رحمة الله علیهم

آن ولایت مشتمل است بر ولایات عظیمه و مداین قدیمه ... و دار الملک ... حال آن نیز مشتمل ... بر ... مردم ... از ... نسب ... از ...

... و ... از بلاد ... شهر ... و ... سر ... و ... ابیورد

... و ... از ...

حکیم انوری اسمش اوحد الدین مولدش از ابیورد ... در اوایل حال ... تحصیل ... می‌کرده ... طبیعت ...

... در ... شعر ... و ... بعضی ... از ... آن ... که ... شعر ...

ابیورد

ابیورد

وله ایضاً

وله ایضاً

قصیده

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

[illegible]

ارسطو

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

ابیورد

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

والمراثی

[illegible]

الملمعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

القطعه

[illegible]

۳۱

حویزان

ولادیمی

غزلیات

رباعیات

قصیده

اسفراین

اسفراین

شرکان

ولادیگر

اسفراین [illegible]

ما جهان [illegible]
[illegible]
اگر بخت [illegible]

وله

نگارن که تواند خواهرش را
نگارن که تواند خویشش را
[illegible]
[illegible]

وله

[illegible]

وله

چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وله

چیزی که [illegible]

وله

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مطایبه

[illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
[illegible]

مطایبه

[illegible] اندر [illegible] می افتد
[illegible] می افتد
[illegible]
[illegible]

الهی

[illegible]
[illegible]
[illegible]

مطایبه

مطایبه

مطایبه

ولد مطایبه

ولد مطایبه

ابیورد

خاتمه

روز روشن چون ... | ... شب ... ستاره ... | ... چون ... | ... ستاره ...

امیر ... بون از ... [illegible] ... شیخ ... نام از ... سلطان [illegible]

[illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

رباعی [illegible]

[illegible]

سلطان بایزید [illegible]

رباعیات

[illegible]

شیخ ابو ... [illegible]

وله رباعی

[illegible]

حسن کرمش ... | ... خلاف ... | صدقه العین ... | ... قربان ...

وله اشعار [illegible] **وله ایضا**

[illegible]

... قرنی اصلش از ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

میرقلی اصلش ... [illegible]

مناجات

[illegible]

خواجه شمس الدین اصلش ... [illegible]

اشعار

[illegible]

میرزا ... [illegible]

سؤالی [illegible]

مولانا [illegible]

غزلیات

[illegible]

ظهوری [illegible]

غزلیات

[illegible]

رباعی

[illegible]

ساقی نامه

[illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

کاتبی [illegible]

از گوشهٔ کنش ...

اشعار قصیده

...

خیالی همشهری ...

...

قصیده

...

قطعه

...

اشعار

...

قاسمی ...

...

قطبی ...

جاجرم بدر الدین ...

...

رباعیات

...

قصیده

...

خاکی ...

...

شیخ الدین ...

...

رباعیات

...

خسرو الدین ...

...

خواجه شمس الدین صاحب دیوان ...

...

رباعیات

...

این رباعی را نیز در جواب جمال الدین گفته

رباعی

سیمین بر با سفیدی چینی چین ... | گو از سیاهی خط مسیح نقط
از کلک خامه را از جای غلط | چو پای آن جهه بیت آمده خط

و این مرثیه را نیز در مرثیه فرزند خود بهاء الدین محمد گفته است

مرثیه

در ماتم تو چرخ برآمد کبود و شر | من از غم تو چکیده شده ام
جز او تو بجه سپید رجام چه سر | از جان پدر جام جدا گکد و ... شر

عطاء الملک برادر خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است و تاریخ جهانگشای از اوست ... و گویند عطاء الملک ... تبریز رفته ... عطاء الملک ... در حضرت ... کرده و ... جهان ... گرده ... است ...

رباعی

... | ...
... | ...

جام از اقلیم چهارم ... ولایت جام ... شیخ احمد جام ... ابو الحسن ... شیخ الاسلام ... این رباعیات ... از اوست

رباعیات

تا چشم ... | از ... | گفتم ... | آن ... که ...
چشم ... | ... | ... | از ... دیده ...
که ... | ... | ... | ... چو ...

پوربها از معارف ... جام ... رکن الدین ... خواجه شمس الدین ... صاحب دیوان ... این شعر در ... از اوست

یارب ... | ...

رباعی

... | ... | ...

مولانا جامی و هو نور الدین عبد الرحمن مولد آن جناب به ولایت جام بوده و اوایل تحصیل کمال ... و در اندک زمانی سرآمد فضلای زمان گشت ... ارادت به شیخ سعد الحق والدین کاشغری ... مقامات عالی و درجات متعالی ... صحبت ... خواجه ... فضایل ... نظم ... شعر ... سلطان ابو سعید ... سلطان حسین بایقرا ... مولانا ... نفحات الانس ... شواهد النبوة ... اشعة اللمعات ... شرح ... رساله ... دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات و مکاتبات ... سلسلة الذهب ... سلامان و ابسال ... تحفة الاحرار ... سبحة الابرار ... یوسف و زلیخا ... لیلی و مجنون ... خردنامه اسکندری ... و عمر شریفش ... هشتاد و یک سال ...

... **قصیده**

... | ...
... | ...

مرثیه

چو تو ... | ...

غزلیات

بهار ... | ... که ...
... | ...
... | ...

وله ایضاً

... | ...

وله ایضاً

... | ...

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

مولانا [illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible] این اشعار از او انتخاب و در این کتاب نوشته شد [illegible]

[illegible]

شرف‌نامه

[illegible]

وله

رباعی

[illegible]

غزلیات

[illegible]

خبوشان

خواف

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

رباعی

[illegible]

خواهی کرد گهری باید گر برترا از آسمان بود منزل تو	خواهان را چه باز [illegible] در کوی [illegible] رشته با گل تو	سر رشته بیت [illegible] جان [illegible] چشم [illegible] نباشد اندر دل تو	دم تا [illegible] قدم در [illegible] باید [illegible] تو [illegible] حاصل تو

سیف الدین از [illegible] کامل [illegible] و اهل [illegible] حضرت شیخ نجم الدین کبری [illegible]

گر من [illegible] عشق جهان [illegible] ستم تا کی [illegible] جور و جفا [illegible] تو	عفو تو قدیم است [illegible] ستم [illegible] خلایق [illegible] تو	[illegible] دسته [illegible] [illegible] اهل زهر [illegible]	[illegible] [illegible] تو

عماد الدین [illegible] سخن [illegible] صاحب [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] [illegible]	[illegible] بنده خانه [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible]

ولـه

قاسم [illegible] از [illegible] اخلاق [illegible] گلستان شیخ سعدی [illegible] این قطعه از کتاب

قطعه

[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]

فلک [illegible]

سبزوار [illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ولـه

جمال الدین [illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible] [illegible] این دو شعر از [illegible]

حیدر گویند صحبت [illegible] سنین [illegible]

[illegible]	[illegible]

شمع [illegible] مولانا شرف [illegible]

اشعار

[illegible]	[illegible]

شاهی [illegible] امیر جلال الدین [illegible] بایسنقر میرزا [illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قابل [illegible]

کاتبی [illegible]

[illegible] [illegible]

اشعار

[illegible]	[illegible]	عشق آن [illegible]	یاران [illegible] الفت [illegible]

حالی [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible]

سیستان [illegible]

[illegible]

رکن الدین [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شاه علاء الدوله [illegible]

رباعی

[illegible]

یمینی [illegible]

[illegible]

سیستان

سیستان [illegible]

[illegible]

ابوالفرج سگزی [illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

قاضی احمد [illegible]

شعر

[illegible]

حلیمی [illegible]

عاشقی [illegible]

اشعار

[illegible]

فرخی و هو ابوالحسن علی ابن [illegible] از جمله شعرای سیستان است در ایام سلطان محمود [illegible] مجلس خاص بوده [illegible]

[illegible]

قصاید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولہ ایضاً

[illegible]

ولہ ایضاً

[illegible]

ولہ ایضاً

[illegible]

غزلیات

[illegible]

گویند حکیم [illegible] سلطان محمود مال بسیار جمع کرده [illegible] سمرقند [illegible] جمعی از قطاع الطریق [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
سلطان [illegible] قطعه ایست

قطعه

[illegible]

طوس از اقلیم چهارم [illegible] گویند [illegible] طوس بن نوذر [illegible]
[illegible] حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible]

اشعار

[illegible]

قطعه

[illegible]

اسدی [illegible]

[illegible]

المواعظ والنصیحه

[illegible]

اگر چه تو هم از این روزگار
جدا از تو مرده دل درست
گرت نگاه از روی کرد ازیت
چو در شب و مه رسنده بشر
اگر جدا از کریه شب شد
نیامده از خنده شد دلیر
یکی شاه که دانت تیره بخت

بماند من نام هم باد کار
که تنگ ایستاده نماید درست
مگو که بیت و شعر از بیت
که بسته فرا نش باشد بشر
چنان رو بپیش که رو کن
ز حقه است دندان خوش بشیر
که هست بود که سر دار بخت

ز رخ چشمان چشم زنم زمان
برآ که بود کار چند زچشم
دم و رنگ آن ابیات دو چیم
چنان کی که بر کس که تر کب است
سرد چشم از دو که چشم پی
مژان خال بد چشم از نیچ ساغ
بروی شب تیره کم بار را

کر این کی که خسته دل از اد
پشیمان گرده و کر دل ز بیشر
که بر بسمه و کی بجز از نیم
بر دار شود بار دل بود درست
چه چشم از تو دارد و بود بشر

در تعریف حسن

در تعریف لب

در صفت دندان

دل

وحیدی از اهل مشهد مقدس طبع خوش داشته نستعلیق را خوب می نوشته

اشعار

غزلیات

یمنی از اهل مشهد رضوی بخوبی طبع موصوف

شعر

از این گذشتن آن غمزه پر ز من بیخوبت

ثنائی اسمش خواجه حسین پسر خواجه غیاث بزاز است دیوانش ملاحظه شد بزعم فقیر کمتر از کلام ایشان بنظر رسید کلام ایشان معنی ندارد

اشعار

سلطان ابراهیم میرزا صفوی دیوان

رباعی

اگر وقت نظاره ات مرده بودم
ز دست فراق تو جان بیده بودم

وامق اسمش میرزا محمد رضا از سادات رضویه است

غزلیات

رباعی

ولد

غزالی

غزلیات

[illegible]

وله ایضاً

حکیم ابوالقاسم فردوسی و هو حسن بن اسحق بن شرفشاه طوسی [illegible]

[illegible]

در مدح سلطان محمود

[illegible]

سلطان غزنوی رسید که ای فردوسی مجموع را به فردوسی [illegible] بعهد جلد [illegible] بجهت او [illegible] کرده بغیر از ایاز [illegible]
او را به خود و [illegible] سلطان [illegible] که گفته میشود هزار دینار باده
درین مدت که خامه [illegible] فردوسی قبول [illegible] تا آنکه کتاب با تمام رسید [illegible]
[illegible] بسیار است [illegible]
بود که [illegible] هزار درم [illegible] سلطان کرده بود طلا [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] این [illegible]

خداوند امر و خداوند نهی		در منقبت [illegible]		چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
تو گویی دو گوشم بر آواز اوست	گواهی دهم کاین سخن راز اوست		درست این سخن قول پیغمبر است	که من شهر علمم علیم در است

سلطان [illegible] این سخن [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ایاز [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] داستان [illegible]

ز کس گر نترسی بترس از خدای		در هجو سلطان محمود		ایا شاه محمود کشورگشای
تنت را بسایم چو دریای نیل	مرا سهم دادی که در پای پیل	منم شیر نر میش خواندی مرا		که بددین و بدکیش خواندی مرا
[illegible]	اگر در کف [illegible]	به دل مهر جان نبی و علی		نترسم که دارم ز روشن دلی
[illegible]	شنیدی [illegible]	شناگوی پیغمبر و حیدرم		من این زادم و هم برین بگذرم
[illegible]	جهان کرده ام از سخن چون بهشت	عجم زنده کردم بدین پارسی		بسی رنج بردم درین سال سی
[illegible]	به مرده [illegible] روزگار دراز	که دادم یکایک از ایشان نشان		بسی تاجدار آن [illegible]
[illegible]	یکی بندگی کردم ای شهریار	سراسر همه زنده کردم تمام		چو عیسی من آن مردگان را تمام
[illegible]	[illegible]	که از باد و باران نیابد گزند		بیفکندم از نظم کاخی بلند
[illegible]	[illegible]	جهان [illegible]		مرا [illegible]
[illegible]	مرا در جهان [illegible]	[illegible]		بدانش [illegible]
[illegible]	اگر شاه را شاه بودی پدر	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]

[illegible]		[illegible]		به پاداش چون گنج بایدت داد
[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]
		[illegible]		[illegible]

[illegible] فردوسی [illegible]

سلطان [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] فردوسی [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] فردوسی [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible]
[illegible] فردوسی قبول کرده [illegible]

[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] هزار [illegible] فردوسی [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

شعر [illegible]

[illegible] فردوسی [illegible]

[illegible] ابوالقاسم [illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

ایضا

[illegible]

بس

قطعه

[illegible]

نظرت [illegible]

قصیده

[illegible]

فغانی [illegible]

اشعار

[illegible]

رباعی

[illegible]

طوسی

قدسی اسمش حاجی محمد جان ... قدسی ... از آن ولایت ... [illegible]

اول بخراسان آمده ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

قدسی از احوالش چیزی معلوم نگشت ... [illegible]

در مشهد مقدس ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

**... ** از ... مشهد مقدس ... [illegible]

رباعیات

[illegible]

**... ** اسمش ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

... اسمش میرزا ... [illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

...

[illegible]

رباعی

[illegible]

**... ** اسمش میرزا ... [illegible]

**... ** از شعرای ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

خواجه نظام الملک ... [illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

آصفی [illegible]

باقی اسمش خواجه [illegible]

[illegible]

غرجستان از اقلیم چهارم است [illegible] که بهاری خرم [illegible]

عبد الواسع [illegible] مولدش غرجستان و در اوایل حال بهراة رفته و اکتساب کمالات کرده و بخدمت بهرامشاه رسیده [illegible]

سلطان سنجر [illegible] گویند در اوایل حال دهقان بوده [illegible] سلطان غرجستان [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

و له ایضاً

و له ایضاً

و له ایضاً

لغز

و له ایضاً

[illegible]

اشعار

[illegible]

رباعی

[illegible]

غزنین از اقلیم سیوم [illegible] سبکتکین است [illegible] سلطان محمود [illegible] از طبقات شعرا آنچه بنظر رسیده بترتیب [illegible] **سید حسن** [illegible]

قصیده

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

فروغی [illegible]

[illegible]

نصایح

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

رباعیات

[illegible]

در جهان فاخر و ما فارغ

ز مزاجی که درو سفلات

خود کلاه سرت عجایب تو امد

گرچه از مال که دست شود

ز بیان لعنت است بر جیبر

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

غزلیات

من بگویم ... [illegible]

[illegible]

مقطعات

[illegible]

قطعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعیات

[illegible]

من مثنوی حدیقه

[illegible]

حکایت

[illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

در منقبت

[illegible]

چداوم

در کیفیت [illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

حکایت

حکایت

ذکر تم نو نو که خلف نو انه | بر رو نقد خمس ال نو انه | رازِ رخش سبب بستان انگشت | بر با فضل کودکان فلک

در سخاوت بکودکان ... | کرده جنده رودست ... | ... چون مار کرده حیات ... | نرم رنگین اندران ...

دل فرو بنیاد و هوا آن ... | دادگر جانباس ... | آب آورد و بنیاد ... | راحت جان ان ز عقبا ...

[illegible]

شمس الیقین ... [illegible] ... آن نظم ... شعرا ...

غزلی ... بدین شعر ...

قصاید

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له

[illegible]

وله ایضاً ...

[illegible]

کامل

کاوک ... [illegible] ...

قطعه

[illegible]

قصاید

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

خراسان

غزل ولهٔ

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

قزوین

[illegible]

قصاید

چنان ضعیف که [illegible] | [illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

شیخ ابو حامد [illegible]

رباعیات

[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible]

رباعیات

[illegible]

بیان [illegible]

[illegible]

بیان [illegible]

[illegible]

بر تربت او بنوده با کمال لطف و اعتدال صاحب بقرا و اهل حال بود و بعد از وفات سلطان ترک شواغل دنیوی کرده منزوی شد و در هرات
بوده در علم عروض و قوافی بی نظیر بود از غزلیات و قصاید و رباعیات و قطعات و آزاد و مثنوی خسرو و شیرین و در بیع منظور بحث

صاحب ذوق کهنه و توفیق اتمام نیافته در خلاص نسخ حفظ و توفیت | **قصاید** | بوده اما ارادت این غزلیات و اشعار که در این کتاب ثبت

[illegible]	هر که لطف لب دندان تو بیند [illegible]	[illegible] روزی که ای ناوک [illegible]	غم زدل [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وله ایضا

[illegible]	[illegible]	[illegible]

وله ایضا

روز نیست [illegible]	بسته زیر و برد [illegible]	[illegible]

خواجه دیوانش حافظ شد مثنوی در جواب مخزن الاسرار که مشهور است ... [illegible]

علاء الدوله [illegible] | **رباعی** | [illegible]

گرچه [illegible]	[illegible]	گاه [illegible]	کس [illegible]
[illegible]		عاشق [illegible]	[illegible]
[illegible]	گرچه [illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] الدین گویند طبع و [illegible] | **رباعی** | [illegible]

[illegible]	[illegible]	از غم [illegible]	[illegible]

[illegible] و هو نور الدین [illegible] و صف [illegible] و صف حضرت امیر المؤمنین [illegible]

این [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] جان

شرف الدین از اهل قصبه [illegible] اعمال کرمان است [illegible] مشهور جهان است [illegible]

صفوی [illegible] حضرت [illegible] | **قطعه** | از او [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

رباعی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] اصلش از قصبه [illegible] اعمال کرمان است [illegible] در نظم [illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کرمانی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

عماد فقیه در عهد ظهور آل مظفر در کرمان [illegible]

قطعه غزل [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] [illegible] سلطان [illegible]

رباعی [illegible]

مظفر [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] اصل [illegible] کرمان [illegible] مخزن الاسرار [illegible] خسرو و شیرین [illegible]

[illegible] | **خمسه** | [illegible]

وله ایضا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

مجنون گفت [illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible] عشق

[illegible]

حکایت

[illegible]

فرهاد و شیرین

[illegible]

عمارت کردن شیرین

نغمه

رفتن شیرین به شبستان

اگر بر ره عیسی پاره فانی
گهی وعده با ید زدکه برمن
زدو خیال و وداع کریه الود
بگوینده ش هیش وقد پاسخ
گهی رخت در پیوسته میراند
[illegible] اندوه است در پی
[illegible] العقد ان دشت کوه
[illegible] تعد زرشته با شکر خند
[illegible] برکه و ان دشت شکفته
گرانجانش ز دور آمد دل من
[illegible] که باشد حسن باقی
چو دقت انکه کردم سند کام
[illegible] حسن راست بنیاد
[illegible] این چنین ابلا و مادرست
[illegible] کرد رحمت تیشه فرهاد
[illegible] پرده را حکم رحمت
[illegible] پیکر جاوید
[illegible] سیم ورد نیم خفته شکر
[illegible] یان را همت
[illegible] بود شیرین شور
[illegible] شکر و لب
[illegible] خشک شکر و
[illegible] صبح شاد
[illegible] بیغ انداز
[illegible] ازجنان سرخش شست
[illegible] لب شکر خند
[illegible] فنون صنعت الکاه

نبوت از شاه جهان در [illegible]
نه بستم [illegible] در دل من
ز رو با دیده شکست است اندر
دل سنگین کوهش بر اور [illegible]
گهی شده کوه از تیشه میر اند
نیند آنکه چشم ره [illegible]
بکوه در دیده گل سنبل کوه زار
نه ما را نه رشته با غمزه چو [illegible]
نیاز [illegible] ور دل [illegible]
از این خاک [illegible]
[illegible] پیشه بر سر [illegible]
شراب عیش بادیه بخت [illegible]
اساس عشق و رشک [illegible]

چگونگی احوال فرهاد

تراشیده زمین در سنگ و رشت
که چشم پیداست و مم نهایت
سپر [illegible] سفید ارابه
شغل [illegible] [illegible]
که در کوه شد ایوان و گفت
که در چوب بزد از سر بر دو شور
چو پیکانم کرد از سر سپید را
حکیم [illegible] بیکره
سلام [illegible] جاودانه
کلبلر [illegible]
یک شیشه یکی چاه درست
عبادت [illegible] چو نه
وصف [illegible] همراه

ز شیرین آنکه [illegible]
پس آنکه خبر با و [illegible]
که [illegible] کوه [illegible]
چو [illegible] این حکایت [illegible]
خواننده [illegible]
همی راند که رفت پیش [illegible]
برآمد [illegible] طبع [illegible]
اگر بر گل اگر [illegible]
ز عشقش [illegible]
همیشه ساحت او جای [illegible]
شکر [illegible]
[illegible] ار خیال [illegible]
گذشته [illegible] شیرین

جان صنعت کران [illegible]
[illegible] سنگ شاهی [illegible]
حریص گنج و [illegible] سنج
بزد تیشه سنج سخت [illegible]
[illegible] [illegible]
بگفت این کار [illegible]
چو شیرین [illegible] بر طرف [illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible] پاره است
[illegible] از دامان [illegible]
گرو [illegible]
بگفت از این صنعت [illegible]
[illegible] کاروان [illegible]

گر این آیین [illegible]
چو دولتش لعل شیرین [illegible]
بیا [illegible] عیش [illegible]
نهاد [illegible] بارکه [illegible]
سر [illegible] تا زان [illegible]
نداند [illegible]
[illegible] بس [illegible]
نهاد از [illegible]
همزادان [illegible] شکر
[illegible] افزون [illegible]
گرگ و چین [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] کار [illegible]
عیان کرد [illegible]
دل از [illegible] علاء شکر
نگفت آنکار [illegible] پیچ
چو [illegible] کوه [illegible]
فراوش [illegible]
کار [illegible] کارش [illegible]
کز آن [illegible]
[illegible] شکسته بر تیغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
بزد و [illegible]
ز صنعت [illegible]
[illegible] جا [illegible]

برزش کج و سیم و رنگ و بو
[illegible] پیرایه [illegible]
[illegible] کار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرد آنکه قرار [illegible]
کز سنگ برد خطو با صنعت خویش
کز سنگ خاره فرسا به [illegible]
[illegible] دار و [illegible]
چو وقت [illegible]
لب [illegible] لب پر خنده [illegible]
که [illegible] پرورشم [illegible]
[illegible] دار [illegible]
لبی پر خنده چون شیر [illegible]

جانان [illegible]
تعجب کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
بگفت [illegible] سخن [illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible] خویش
[illegible]

[illegible] شیرین با فرهاد

همه [illegible] اصل [illegible]
سنگ [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
بدون [illegible]
[illegible]
و چو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ز پرده [illegible]

اگر چه [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
سخن [illegible] شکر خند
[illegible] شکر
بیا این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بگفت [illegible]
چو حسن عشق [illegible]
حکایت [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

گنج و گوهر [illegible]
[illegible] باشد
[illegible] باشد
[illegible]

اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گر [illegible]
[illegible] سخن [illegible]
[illegible]
سخن [illegible]
[illegible] باشد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
میان [illegible] سخن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مستزاد

غزلیات

باخرزی مشهوری [illegible] گوید مثنوی مقصود الاسرار در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی گفته این چند بیت از مقصود الاسرار در بیان کتاب [illegible]

در گرفت هم نفس پاک رفت	جز تو کسی نیست کس پاک [illegible]	[illegible] هم نفس [illegible]	[illegible]

مرو از اقلیم چهارم است هوایش از جوار [illegible] و دو شهر از خطه [illegible] [illegible] اکثر اعاظم [illegible] [illegible] دارالسلطنه [illegible] بوده و در زمان [illegible] ورود [illegible] چنگیز خان بقتل عام [illegible] [illegible] گویند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سایر ولایات [illegible] [illegible] ایران است [illegible]

ابوحنیفه اسکافی [illegible] | **اشعار** | [illegible]

[illegible]	هر که [illegible]	[illegible] کند	گر [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سید [illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حسین [illegible] [illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کسائی [illegible]

اشعار

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] [illegible]

لغز

[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

میهنه شهری از اقلیم چهارم و از توابع دشت خاوران [illegible]

سلطان ابوسعید ابوسعید فضل الله بن ابوالخیر [illegible] [illegible] مشهور و حقایق حالاتش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیخ ابوالفضل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیخ ابوسعید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] | **رباعیات** | [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ابوالفرج [illegible] از شعرای جلیل الشأن [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

[illegible] خواجه ابونصر از اولاد سلطان الطریقه شیخ ابوسعید ابوالخیر است [illegible]

رباعی

[illegible]

قصیده

[illegible]

رباعیات

[illegible]

[illegible]

رضی الدین [illegible] … آخر الامر … صحبت …

[illegible]

قطعه

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

ولها ایضاً

ولها ایضاً

سامی مولانا غیاث الدین احمد [illegible]

سیفی [illegible]

شیخ عبدالقوی [illegible]

امیر جعفر [illegible]

قطعه

شیخ [illegible] و همو ابوالواجب فرید الدین محمد [illegible] شیخ عطار [illegible]

[illegible]

شیخ گفت [illegible] شیخ گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] منطق الطیر [illegible]

[illegible]	قطعه	[illegible]
[illegible]	اشعار	[illegible]

منطق الطیر

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

تا کردم زد کار را [illegible]

[illegible] کرد

حکایت

گفت [illegible] گرید [illegible]

گفت چشم [illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

رباعیات

[illegible]

جمع کردم کار را [illegible]

دیده تا کور [illegible]

[illegible]

[illegible]

قصیده

در مقدم گاه امام [illegible]

این اشعار [illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

قصیده

[illegible]

قصیده

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible]

ابیات

[illegible]

یحیی بن احمد کاشی از اشعار آن ... کیفیت احوالش چیزی معلوم نشد و غیر از این رباعی شعری ازو بنظر نرسیده این رباعی است که نوشته شد

[illegible]

در ابیات [illegible]

[illegible]

ابیات

[illegible]

حکیم ازرقی اسمش ابوبکر [illegible]

[illegible]

در تشبیه [illegible]

[illegible]

در وصف خزان

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

[illegible]

ولایت

[illegible]

ولایت

[illegible]

رباعیات

[illegible]

بسر [illegible] شعر خوب بسر [illegible] کرده [illegible]

اصفی پسر خواجه [illegible] از کبار [illegible] اعاظم [illegible] ولایت صاحب [illegible] صاحب دیوان [illegible]

[illegible] سلطان ابوسعید [illegible] وفات [illegible]

فردیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

امامی [illegible] از شعرای [illegible] شیخ سعدی شیرازی [illegible]

[illegible]

قصاید

[illegible]

ولایت

[illegible]

[illegible]

ولایت

[illegible]

[illegible] مولانا [illegible] الدین [illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]

قصاید

[illegible]

قطعه رباعی

میرزا اشرف جهان

غزلیات

غزلیات

غزلیات

قطعه

غزلیات

هرات

مظفر ولادت ... [illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]

رباعیات

[illegible]

غزلیات

[illegible]

شعراء ... [illegible] ... استرآباد و جرجان و رشت و لاهیجان

استراباد

استراباد از اقلیم چهارم طولش ... [illegible]

[illegible]

جرجان

[illegible]

غزلیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

شعر

[illegible]

قطعه

[illegible]

[red] ... بدرالدین محمد از سادات آن دیار ... [illegible]

برسته بر [illegible] خاطر [illegible]	[illegible]

[red] ... از تحصیل کمالات ... در سلک فضلای عظام کرام انتظام داشته ... [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[red] ... [illegible] ... از اعمال استراباد ... [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[red] ... [illegible]

[red] ... از اعاظم سادات ... [illegible]

[red] مولانا ... [illegible]

قطعه

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] ... استراباد ... [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

جرجان

جرجان از اقلیم چهارم ... از امهات بلاد ... [illegible]

[illegible]

لغز

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[red] مولانا ... اصلش از جرجان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

جرجستان

و له ایضاً

[illegible]

مسعود سعد سلمان

[illegible]

قصاید

[illegible]

جرجان

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

ملک محمود ابراهیم مسعود ابن محمود است
به تیغ [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتی
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

جرستان

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

طبرستان

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

قطعات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

این قطعه از ... سوده است

[illegible]

برجان

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

زان قوم که ... امروز کسی ... | ... | ... | ...

یوسف از موزونان ... [illegible]

گیلان

گیلان از اقلیم چهارم است مشتمل بر بلاد و قصبات چند ... [illegible]

[illegible]

رباعیات

[illegible]

طالب اصلش از لاهیجان ... [illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]

فاسقی از گیلان است ... [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

نادم اصلش از لاهیجان ... [illegible]

[illegible]

بدیعی مولدش از گیلان است ... در تبریز کسب ... سبکی دارد ... و از شعرای کلام ... خاص و عام را شیرین ... داخل ... [illegible]
شعرا در خدمت سلطان یعقوب ترکمان رسیده شرف ... دریافته چنانکه ... باقی ... این چند شعر از او منتخب ... [illegible]

وقت گشتن ... [illegible]

غزلیات

وقت گشتن ... آمد	کاش ...	...	اگر ... آمد
شد ... افتاد	از ...	...	کر ...
...	...	...	...

یقینی اسمش قاضی ... از اهل ... شهادت یافته ... [illegible]

قاضی ... از علمای ... [illegible]

غزلیات

...	...	...	...

[illegible]

حسین ... اسمش ... در اصفهان ... [illegible]

جادویی اسمش ... [illegible]

طالب ... [illegible]

بیت ... [illegible]

اشعار

...	...	...	...

قمری سراج القمری اصلش ... مولدش را خلاف کرده‌اند بعضی از خوارزم و بعضی جرجان و بعضی آمل دانسته‌اند ... [illegible]
... کمال الدین اسمعیل اصفهانی ... [illegible]
... سلطان ... خوارزم ... [illegible]
... سلطان ابوسعید ... [illegible]
... سراج الدین ... [illegible]
... سلطان غیاث الدین خوارزمشاه ... [illegible]

قصاید

...	...	...	...

ولا قصاید

ولا ایضا

...	...	...	...

مازندران

در ابیات

[illegible]

در ابیات

[illegible]

در ابیات

[illegible]

المقطعات [illegible]

[illegible]

در رباعیات

[illegible]

عراق عرب

[illegible] عراق عرب از اقلیم سیم است [illegible]

بغداد

[illegible] بغداد معظم [illegible] عراق عرب [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

در ابیات

[illegible]

عراق عجم

[illegible] عراق عجم صانها الله من الظلام است

آن ولایت از اقلیم سیم است و بهترین بقاع ایران [illegible]

[illegible]

اصفهان

[illegible] اصفهان صانها الله تعالی عن الحدثان [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اصفهان ... [illegible]

	شعر
[illegible]	[illegible]

شعر

اوحدی [illegible]

[illegible]	[illegible]

اشرف [illegible]

اصفهان

رباعی

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

میرزا امین [illegible]

رباعی

[illegible]	[illegible]

اوجی [illegible]

میرزا ابو [illegible]

اشعار

[illegible]	[illegible]

جهانی [illegible]

رباعی

[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]

میر جلال اصلش از قصبه ... اصفهان [illegible]

[illegible]	[illegible]

... میر [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

اشعار

[illegible]	[illegible]

میر تقی [illegible]

غزلیات

[illegible]	[illegible]

آقا تقی [illegible]

[illegible]	[illegible]

جلال ... [illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جلال ... [illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جلال الدین [illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

عراق عجم

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

اصفهان

[illegible]

رویه نوشته که لباس [illegible]
گاه این مختصر آمده است [illegible]
حیف است که چنین [illegible]
[illegible]

رباعیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

المقطعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعیات

[illegible]

جنتی زین الدین [illegible] گوینده [illegible] این قطعه از [illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

خواند [illegible]

غزلیات

[illegible]

مصاحب اسمش میرزا ...

غزلیات

حاذق گوینده کاتب خوش نویس ...

داعی اسمش ...

قال

چراغ ...

اشعار

ذوقی ...

غزلیات

ناجی اسمش ...

قطعه

رباعی اسمش ...

مقطعه

غزلیات

میرزا ...

غزلیات

قطعه نظم

مقطعه

ادیب اسمش ...

غزلیات

از شمع ... در پیش | سوزی ... | [illegible] | [illegible]

[illegible] ... رباعیات ... [illegible]

[illegible] ... غزلیات ... [illegible]

درینجا

[illegible]

رباعی

[illegible]

اشعار

[illegible]

درینجا

[illegible]

شیخ ... اسمش شرف الدین حسن طبیب ... [illegible]

... طبع خوشی دارد و صاحب دیوان است ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

الیاس ... [illegible]

... [illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

... [illegible]

غزلیات

این اشعار ... [illegible]

[illegible]

وله

وله

اشعار

[illegible]

بخواری ... [illegible]

ســوی آن ... [illegible]

زمن ... [illegible]

مرا ... [illegible]

خبیر اسمش کمال الدین حسین ... [illegible] ... شاه طهماسب صفوی ... [illegible] ... دیوان ... غزلیات ... [illegible] ... شیخ سعدی ... خواجه حافظ ... [illegible] ... کمال خجندی ... [illegible]

این اشعار ... [illegible] | غزلیات | که در این کتاب نوشته شده [illegible]

اصفهان

[illegible]

طاهر اصلش از قصبه [illegible] من توابع اصفهان [illegible] از اوست

ظهیرالدین برادر شرف الدین [illegible] است از [illegible] چیزی

رباعیات

[illegible]

[illegible] اصلش از [illegible] از قریه [illegible] اصفهان [illegible] در مشهد مقدس وفات یافته از اوست

از آنکه

[illegible]

[illegible] اصلش از اصفهان [illegible] مشغول بوده [illegible] این اشعار از اوست

غزلیات

[illegible]

[illegible] اصلش از [illegible] من توابع اصفهان [illegible] از اوست

[illegible]

فریدالدین احمد از جمله شعرای مقرر اصفهان و در زمان سلاطین [illegible] از اوست

[illegible]

قطعه

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

نصرت عطا به صولت چون من
[illegible]
وفات تو حقیقت خلافت [illegible]
[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

قدسی اسمش [illegible] صاحب وقوف [illegible]

[illegible]

قاسم اصلش از [illegible] اصفهان [illegible]

میرزا مقیم الدین از سادات عالی درجات اصفهان [illegible] اسمعیل صفوی [illegible] صدارت مشغول [illegible]

میرزا ابوالقاسم [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

کمالی [illegible]

اشعار

[illegible]

کمال الدین اسمعیل [illegible]

قطعه

[illegible]

خارج شهر ... [illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

قصاید

[illegible]

قصاید

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

اصفهان

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

مرثیه

[illegible]

لغز

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

اصفهان

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

اصفهان

ولایضاً

ولایضاً

المقطعات

قطعه

مرثیه

قطعه

قطعه

قطعه

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

عراق عجم

۹۰

[illegible]

اشفع [illegible] ...

مولانا [illegible] ...

حکیم نصیر حقیقت [illegible] ...

ابن محمد بن موسی بن محمد بن علی [illegible] ...

[illegible]

اصفهان

غزلیات

[illegible]

داعی اسم [illegible] ...

مصاحب اصلش از [illegible] ...

مطایبه

[illegible]

اصفهان

[illegible]

عراق عجم

[illegible]

اصفهان

اصفهان

[illegible]

[illegible]	قصاید		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

عراق عجم

[illegible]

المقطعات

[illegible]

المقطعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

سخنات [illegible]

غزلیات

[illegible]

واعظ [illegible]

اشعار

[illegible]

واهب [illegible]

[illegible]

رشته عقد سفر(?)

غزلیات

[illegible]

قصیده

[illegible]

قطعه

[illegible]

غزلیات

[illegible]

اصفهان

کلفتی کرخون(?)

عراق عجم

خوانسار

جرفادقان

میرزا نادر خلف میرزا ربیع الدین [illegible]

جرفادقان از اقلیم چهارم است [illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

قصاید

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

مجتبی [illegible]

رباعی

[illegible]

وحید [illegible]

رباعی

[illegible]

مطهر [illegible]

مثنوی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

رباعی

[illegible]

غزلیات

[illegible]

ملک ری از اقلیم چهارم طولش [illegible] عرضش [illegible] از بلاد قدیمهٔ عراق عجم است و بذات [illegible] اعتراف کرده اند معظم [illegible] بوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

مولانا [illegible]

عراق عجم

مولانا جلال الدین دوانی [illegible] قصیده [illegible] هرچند بسیار [illegible]

[illegible]

ولایت است چنین [illegible] قوام الدین [illegible]

[illegible] قطعه [illegible]

[illegible] مقطع [illegible]

وله ایضا

وله ایضا

وله ایضا

پرشد پیاله تا ز گریبان خنده | امید لب از گریه ستمجری شب | خوردش سبوی تا به آب خورش | چه امیال ... [illegible]

کمال الدین اصلش از خوزستان ... ملا عبدالله ... صاحب ... [illegible]

... [illegible]

خلقی اصلش ... [illegible]

... [illegible]

سروری اصلش از ولایت مزبور ... [illegible]

... [illegible]

غزلیات

رباعیات

... [illegible]

شاپور از اولاد ... [illegible]

... [illegible]

غزلیات

... [illegible]

... [illegible]

رباعیات

... [illegible]

المقطعات

اگر ... [illegible]

قطعه

... [illegible]

غزلیات

... [illegible]

ساقی نامه

... [illegible]

چه ساقیا آن ... [illegible]

[illegible]

صاحب [illegible]

شاه حسین سید جلیل القدر [illegible]

رباعیات

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

قصیده

[illegible]

قصیده

[illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible] [illegible]

قصیده

[illegible]

قصیده

[illegible]

مقرر ... کرده بود لشکر ... مزارع ... آن ولایت ... اسم ... [illegible]

لشکر ... [illegible]

قطعه

[illegible]

خوافی ... ابو الحسین الخوافی ... [illegible]

شد ... از علما ... فضلا ... خواجه نصیر الدین [illegible]

... اکثر ... این ابیات اشعار

رباعیات

[illegible]

نظری ... [illegible]

فهمی ... [illegible]

لطفی ... [illegible]

میر نظمی سیدی جلیل القدر ... [illegible]

از ولایت ... شیراز ... [illegible]

... [illegible]

کشته ... هزار بیت دیوان ... [illegible]

اشعار

[illegible]

شیخ نجم الدین مشهور ... شیخ نجم الدین کبری ... [illegible]

... [illegible]

اشعار

[illegible]

رباعیات

[illegible]

[illegible]

اسمش محمد شریف ... مولانا ... [illegible]

... اصفهان ... [illegible]

... [illegible]

قطعه

کلام ... سلام کلامی

[illegible]

ساوه از اقلیم چهارم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

اشاره ... [illegible]

جلالی ... [illegible]

جعفری ... [illegible]

حزنی ... [illegible]

میرزا ... [illegible]

سلطان ... [illegible]

... [illegible]

قصیده

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

مثنوی و رباعیات

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

ساده

المقطعات

[illegible]

قطعه

سودی [illegible]

اصفهانی [illegible]

غزلیات

[illegible]

میرشوقی [illegible]

عقیده [illegible]

[illegible]

عرفی [illegible]

غزلیات

[illegible]

طریقی [illegible]

حیدر [illegible]

غزلیات

[illegible]

شیخ [illegible]

[illegible]

ساوه

عراق عجم

سلطان یعقوب [illegible]

غزلیات

[illegible]

حقیقی [illegible]

غزلیات

[illegible]

یعقوب [illegible]

در وقت سلطان حسن و سلطان یعقوب [illegible]

[illegible]

دارالسلطنه قزوین

[illegible]

بابای [illegible]

[illegible]

میرزاده [illegible]

قاضی [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ولایت ... [illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

شعر

[illegible]

[illegible] ... مسعود الملک ... مسجد جامع قزوین ... [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

مثنوی

[illegible]

[illegible] ... گویند در زمان ... [illegible]

اسیری اسمش ... [illegible]

[illegible] ... از تألیفات اوست ... [illegible]

[illegible]

ابدی اسمش ... [illegible] ... این شعر از اوست

بخشی اسمش ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

بخشی [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

شهید ... [illegible] ... از اوست

شیخ شمس الدین ... [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

رباعیات

[illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

فارغ [illegible]

فردی [illegible]

کاکا ظاهراً از [illegible] لفظ کاکا معلوم نیست اسم یا لقب [illegible]

ملک [illegible]

مراد [illegible]

مسرور [illegible]

[illegible]

واعظ [illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]

یوسف [illegible]

قزوین

عراق عجم

دارالمؤمنین قم

دارالمؤمنین قم از بلاد عظیمه ایران است [illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]

ثابت [illegible]

جعفر [illegible]

[illegible]

قطعه و مثنوی

[illegible]

پشت تو نرگس زرد ای
موجش فلک رسنده کف
بوسه سر موج او نهنگ
در معرکه تیغ علم شود پیش
در جام فلک ...

حیرتی اصلش از قم و در کاشان نشو و نما یافته ... [illegible]

قصیده ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

قصیده

[illegible]

اشعار

این چند شعر و رباعی از اوست نوشته شد

[illegible]

رباعی

[illegible]

غزلیات

میرزا ابوالحسن اصلش از ... دیوانش ملاحظه شد [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

قصیده

[illegible]

مثنوی

[illegible]

شیخ [illegible] و بعد از حال او نوشته که [illegible] صحبت [illegible] که با وجود [illegible] تحفة العارفین خانه [illegible] این دو شعر از اوست

[illegible]	[illegible]
دریغا که عالم پر از موج	[illegible]
[illegible]	یکجا بربست و بهزار مرده

شمس القرین [illegible] از جانب [illegible] قم [illegible] در [illegible] یکی از [illegible] اوست

اوحدست از [illegible]

قطعه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پیراهن [illegible]	از کون [illegible]	گر حسن [illegible] خانه [illegible]	چون کاه [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	او خود [illegible]
[illegible]	او خود [illegible]	[illegible]	[illegible]
او [illegible]	[illegible]		

بابا شمس [illegible] از شعرای مشهور زمان سلطان یعقوب [illegible]

خوش گذرانیده و بعد از فوت او در عراق [illegible] و از آنجا بکاشان [illegible] مولانا عبدالرحمن جامی [illegible]

[illegible] سلطان حسین میرزا [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

صبوری [illegible]

اشعار

شاه طاهر [illegible]

وارثا د مشغول

عراق عجم

وارثا د مشغول بوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

قصاید

[illegible]

رباعیات

[illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]

من چیل و ... فقه دل آزاری ...
... آن پیشتر ... کردن
... که خلوت کرده
... کرده ... سرد کرد ... او
... و چیز ... بشر

آن دل ...
...
... خدمت ...
...
... دادی

...
...
...
...
...

...
...
...
...
اگر چیزی ... گوش دادی

فخر ... [illegible]

اگر من ... دل ... است | سوز ... | **شعر** ... | ...

فغانی ... [illegible]

غزلیات

...

قطعه

...

رباعی

...

اشعار

...

قطعه

...

گفت که

عراق عجم

گفت آن ... سر ... است
گفت چون ...
...
... آهو ...
گفت ... سنگ ...
گفت آن سنگ چون ...
گفت کشته ... سر ...
گفت ...
چون ... فراق ...
...

گر ... همچون ...
که ... شیر ...
...
...
...
گفت ...
...
...
...
...

گفت ...
گفت ...
...
چون ...
...
گفت ...
گفت ...
گفت ...
عبدالله ...
...

...
روز و شب ... خوانده است
...
گفت ...
...
...
...
گفت ...
...
...

مخلص ... [illegible]

شعر ...

میر مقبول ... [illegible]

غزلیات

...

ملک ... [illegible]

غزلیات

...

مظفر ... [illegible]

... [illegible]

عراق عجم

قم

[illegible]

خواجه نصیر الملة والدین [illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]

شیخ نظامی و هو ابو محمد الیاس بن یوسف [illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

قطعه

[illegible]

غزلیات

[illegible]

خوابه قم

دارالمؤمنین کاشان

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

دارالمؤمنین کاشان از اقلیم چهارم طولش ... عرضش از ... [illegible] ... ساکنان آنجا از مؤمنان کاشان ... [illegible]

اشعار

خط سبزت که دیت خو ... / کس ... [illegible]

[illegible]

گویند در ... [illegible] ... جان تسلیم نمود

خوافی عجم

این بود ... [illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

... شده از ... شیخ ... [illegible] ... حسن ... [illegible]

ابیات

[illegible]

کاشان

داده مرا کوکب بخت... [illegible]

خالدبیگ از اولاد بیگزادگان و کلانتران کاشانست [illegible]

اشعار

[illegible]

ذوقی مشهور بگاوه اصلش از کاشان [illegible]

گویند مدح ابراهیم میرزا... [illegible]

رباعی

[illegible]

باقی اصلش از کاشانست... [illegible]

غزلیات

[illegible]

شعیب [illegible]

شهیر [illegible]

اشعار

[illegible]

حاتم اصلش از کاشانست... [illegible]

اشعار

[illegible]

جنونی [illegible]

رباعی

[illegible]

عراق عجم

عمر اسمش ملا عظیم... [illegible]

جودی [illegible]

[illegible]

حیدر طالب اسمش... از کاشان [illegible]

غزلیات

[illegible]

خیالی اصلش از کاشانست... [illegible]

[illegible]

نادری اسمش سلطان ابراهیم اصلش از قریه [illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

ناجی [illegible]

رضائی [illegible]

نوری اسمش [illegible]

[illegible]

منیعی اسمش میر حیدر از سادات طباطبا کاشانست [illegible]

اشعار

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

وله

[illegible]

رباعی

[illegible]

غزلیات

[illegible]

دوم واسپین زلیخی بیجون تر از دم زد | کر کجا به عجب کسی را از چه در کر غم | جدا جدا زه عشق زلیخا که جست | برخ ... به جای ...

[illegible]

اشعار

[illegible]

غزلیات

[illegible]

اشعار

[illegible]

رباعی

[illegible]

وله

[illegible]

غزلیات

[illegible]

فیض اسمش محمد محسن ... کاشف حقایق ... [illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

غزلیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

ملا محتشم

[illegible]

رباعیات

[illegible]

مثنوی

[illegible]

... از سادات رفیع درجات کاشان ... [illegible]

مولانا محتشم از اهالی آن دیار است ... [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

عراق عجم

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه ابا عبدالله الحسین

[illegible]

مرثیه

[illegible]

کاشان

[illegible]

قصیده

[illegible]

رباعی

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

واقف ...

اى على چه رفت ظلم بار ورند

[illegible]

چون خون ناحق تشنه ... رسید

[illegible]

کاشانی

مرثیه

اول ... زدند

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

غزلیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

کاشان

مظهری — [illegible]

رباعیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

قطعات

[illegible]

غزلیات

[illegible]

مثنوی

[illegible]

محتشم — [illegible] کاشان [illegible]

غزلیات

[illegible]

رباعی

[illegible]

ملتفتی — [illegible]

عراق عجم

مظفر — [illegible] صاحب مذاق و عارفیت مهذب الاخلاق و در خدمت [illegible] ... [illegible]

رباعیات

داغ [illegible] نشان سد
از فیض بهار [illegible] گلشن [illegible] گل

[illegible] نشان [illegible]
دامان همه گل شد [illegible]

[illegible] بیداد [illegible]

میرمعصوم — خلف صدق شیخ [illegible] الدین [illegible]

رباعی

[illegible]

مظفر — [illegible] در خدمت [illegible] غیاث الدین [illegible] ... [illegible]

همدان

همدان — از اقلیم چهارم [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

صدرالدین — [illegible] ... [illegible]

قصاید

[illegible]

رباعیات

[illegible]

به منصوره شهرت چه کسی نیست [illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه رباعی

[illegible]

خواجه ماه از اکابر جهبذه همدان و مالدار [illegible] کریم الطبع بوده در فنون شعر [illegible] رباعی [illegible] ازو به نظر رسیده است

[illegible]

الفتی اصلش [illegible] در [illegible] بوده [illegible] ازو به نظر رسیده

غزلیات

[illegible]

انوار [illegible] مشهور [illegible]

اشعار

[illegible]

بهی اصلش [illegible]

اشعار

[illegible]

رشکی اصلش [illegible] همدان [illegible]

غزلیات

[illegible]

همدان

همشه

عراق عجم

[illegible]

خواجه حسینی [illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

میرزای [illegible] کریم الطبع و حسن الخلق بوده [illegible] بیت [illegible]

ساقی نامه

[illegible]

رونقی [illegible] ازوست

زرگر [illegible]

غزلیات

[illegible]

میرقی [illegible] ازوست

[illegible]

عراقی اسمش شیخ فخرالدین ابراهیم از عاشقان عارف کامل [illegible]

[illegible] شیخ شهاب الدین [illegible]

اشعار

[illegible]

همدان

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعیات

[illegible]

عراق عجم

[illegible]

مثنوی

[illegible]

رباعیات

[illegible]

قطعه

[illegible]

غزلیات

[illegible]

غزلیات

[illegible]

در العباد رشد

[illegible] در عهد [illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

غزلیات

[illegible]

اشعار

غزلیات

[illegible]

غزلیات

[illegible]

سوخته

عراق عجم

[illegible]

غزلیات

[illegible]

قطعه

[illegible]

اشعار

[illegible]

رباعی

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]	عاشق کم [illegible]	**خرمه** [illegible]

[illegible] خانواده [illegible] ... قانع [illegible]

رباعی

[illegible]	[illegible]	این هر روز [illegible]	[illegible]

کاشان کلانش [illegible] ... معلوم [illegible] است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کسوی [illegible] ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	انگشت [illegible]

مولانا [illegible] ... [illegible]

رباعیات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شماره [illegible] در ذکر [illegible] فارس [illegible]

[illegible]

ابرقو [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

دارابجرد [illegible]

[illegible]

تستر از اقلیم سیم [illegible] ... [illegible]

مولانا [illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دار العلم شیراز طولش [illegible] ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

مولانا [illegible] [illegible]

غزلیات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

رباعیات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شیرازی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مغربی اصلش از دار العلم شیراز و در عهد خود از قرآن ممتاز [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لمعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

مثنوی

[illegible]

حیات

فارسا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خواجه شمس الدین محمد حافظ قدس سره [illegible]

[illegible]

ذالغزلیات

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

[illegible]

و له ایضا

[illegible]

و له ایضا

[illegible]

و له ایضا

[illegible]

قافیه

[illegible]

و له ایضا

[illegible]

مثنوی

فارس

[illegible]

قصاید

[illegible]

رباعی

[illegible]

مثنوی

[illegible]

قطعه [illegible]

[illegible]

رباعی

الشیخ مصلح الدین سعدی شیرازی قدس سره افصح المتکلمین و ارجح المتأخرین والمتقدمین و یکی از ارکان اربعه ملک فصاحت [illegible]

شیراز

[illegible]

فارس

وله ایضا

شیراز

وله ایضا

وله ایضا

وله ایضا

مقطعات

ذو القافیتین

وله ایضا

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

شیراز

وله ایضاً

وله ایضاً

[illegible]

شیراز

ذوالقوافیات

هزلیات

فارس

مطایبه

[illegible]

مطایبه

[illegible]

مطایبه

[illegible]

المقطعات

[illegible]

قطعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

المقطعات

[illegible]

المقطعات

[illegible]

شیراز

تا دل ز بوستان یابت آری / بوستان پدر روز حشر به
باید اندیشه هم هوس کن / درین تنگ جفته دو حشر به

آن شنیدی که تو قرتا جری / در چاه بند دلش وار ستم
گفت چشم تنگ دنیادار را / یا قناعت پر کند یا خاک گور

چون در سپر موافقت دلبری بود / اندیشه نیک کرد و از دریغا
دگر هست که صدقش در میان باشد / در شیم را هر کس مشتری باد

چشم چه اندیشی که برکنده باشی / عیب نیاید هنرش در نظر
در هنر وارد و ننهاد عیب / دو رنگ دو چند بخواند عیب

که بیم زنده بر جزم / حاشا که ز فراق چاک شده
در عمر دیدم عذرها بر نهید / از سر آن روز که خاک شده

کاش امروز که در پای تو شد خاک اجل / دست گیتی نزدی تیغ هلاکم بر سر
تا بدین روز جفا چه تو ندیدی چشم / این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر

ششدری تنگ از آن به که کسی / گر کسی تربیت شود ازان حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست / در باغ لاله روید و در شوره زار خس

میر طبل با سپر بشکفت / ای اسیر طبل بند پایستی ال
سیر بادیه و سیر چاره [illegible] / بر بطال دو جان طبال

ایلکر آب زنده که باید / هر که از شاخ چیده بخوری
باز ده مایه روزگار ببر / کز نه بود یا شکر بخوری

در صحبت آرد رشتی خاک / چند روزی که در جهان باشی
گر ببری و دشمنان بسوزی / به که محتاج دوستان باشی

بنام خداوند جان آفرین / حکیم سخن در زبان آفرین

در توحید باری

نه گردنکشان را بگیرد بفور / نه عذرآوران را براند بجور
وگر خشم گیرد ز کردار زشت / چو باز آمدی ماجرا در نوشت

اگر بر رفیقان نباشی رفیق / بفرسنگ بگریزد از تو رفیق
وگر ترک خدمت کند لشکری / شود شاه لشکرکش از وی بری

وگر با پدر جنگ جوید کسی / پدر بی گمان خشم گیرد بسی
وگر خویش راضی نباشد ز خویش / چو بیگانگانش براند ز پیش

نه مستغنی از طاعتش پشت کس / نه بر حرف او جای انگشت کس
قدیم نکوکار نیکی پسند / بکلک قضا در رحم نقش بند

ولیکن خداوند بالا و پست / بعصیان در رزق بر کس نبست
مر او را رسد کبریا و منی / که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

کند لعل و فیروزه در صلب سنگ / گل لعل در شاخ فیروزه رنگ
ز ابر افکند قطره سوی یم / ز صلب اوفتد نطفه در شکم

از آن قطره لولوی لالا کند / وزین صورتی سرو بالا کند
[illegible] / [illegible]

محال است سعدی که راه صفا / توان رفت جز بر پی مصطفی

در نعت رسول صلی الله علیه و آله

کریم السجایا جمیل الشیم / نبی البرایا شفیع الامم
شفیع الوری خواجه بعث و نشر / امام الهدی صدر دیوان حشر

ز اصل وجود آمد او از نخست / دگر هر چه موجود شد فرع اوست
ندانم کدامین سخن گویمت / که والاتری زانچه من گویمت

چه نعتت پسندیده گویم ترا / علیک السلام ای نبی الورا
خدایا بحق بنی فاطمه / که بر قول ایمان کنم خاتمه

اگر دعوتم رد کنی ور قبول / من و دست و دامان آل رسول

شرح احوال خود

در اقصای عالم بگشتم بسی / بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع ز هر گوشه یافتم / ز هر خرمنی خوشه یافتم

چو پاکان شیراز خاکی نهاد / ندیدم که رحمت برین خاک باد
تولای مردان این پاک بوم / برانگیختم خاطر از شام و روم

دریغ آمدم زان همه بوستان / تهیدست رفتن سوی دوستان
بدل گفتم از مصر قند آورند / بر دوستان ارمغانی برند

مرا گر تهی بود از آن قند دست / سخنهای شیرین‌تر از قند هست
مرا طبع ازین نوع خواهان نبود / سر مدحت پادشاهان نبود

فارس

ولی نظم کردم بنام فلان / مگر باز گویند صاحبدلان
که سعدی که گوی بلاغت ربود / در ایام بوبکر بن سعد بود

سزد گر بدورش بنازم چنان / که سید بدوران نوشیروان
سر سرفرازان و تاج مهان / بدوران عدلش بناز ای جهان

کله گوشه بر آسمان برین / هنوز از تواضع سرش بر زمین
تواضع ز گردنفرازان نکوست / گدا گر تواضع کند خوی اوست

چنان سایه گسترده بر عالمی / که زالی نیندیشد از رستمی
همه وقت مردم ز جور زمان / بنالند از گردش آسمان

در ایام عدل تو ای شهریار / ندارد شکایت کس از روزگار
بعهد تو می‌بینم آرام خلق / پس از تو ندانم سرانجام خلق

هم از بخت فرخنده فرجام تست / که تاریخ سعدی در ایام تست
که تا بر فلک ماه و خورشید هست / درین دفترت نام جاوید هست

زبان ماندم از شکر چندین کرم / همان به که دست دعا گسترم
جهانت بکام و فلک یار باد / جهان آفرینت نگهدار باد

غم از گردش روزگارت مباد / ز اندیشه بر دل غبارت مباد
که بر خاطر پادشاهان غمی / پریشان کند خاطر عالمی

درونت بتایید حق شاد باد / دل و دین و اقلیمت آباد باد
اتابک محمد شه نیکبخت / خداوند تاج و خداوند تخت

جوان جوانبخت روشن ضمیر / بدولت جوان و بتدبیر پیر

در نصیحت

شنیدم که هنگام نزع روان / بهرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش / نه در بند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس / چو آسایش خویش خواهی و بس
نیاید بنزدیک دانا پسند / شبان خفته و گرگ در گوسفند

ملک سر فرو برده در ناز و نوش / که دارد ببانگ ستم دیده گوش
برو پاس درویش محتاج دار / که شاه از رعیت بود تاجدار

رعیت چو بیخند و سلطان درخت / درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
مکن تا توانی دل خلق ریش / وگر میکنی میکنی بیخ خویش

[illegible] / [illegible]
مروت نباشد بدی با کسی / کز او نیکوئی دیده باشی بسی

شنیدم که جمشید [illegible] گفت / در آن دم که چشمش ز دیدن بخفت
[illegible] / نظر در صلاح رعیت کنی

[illegible] / ز چندان که کرده دل پیر زن
چراغی [illegible] / بسی دیده باشی که شهری بسوخت

وز آن بهره ورتر در آفاق کیست / که در ملکداری بانصاف زیست
چو نوبت رسد زین جهان غربتش / ترحم فرستند بر تربتش

خدا ترس را بر رعیت گمار / که معمار ملکست پرهیزگار
کدورا چه حاصل شود ز انتقام / [illegible]

گدایی که بر خاطرش بند نیست / به از پادشاهی که خرسند نیست
ریاست بدست کسانی خطاست / که از دستشان دستها بر خداست

مکن صبر بر عامل ظلم دوست / که از فربهی بایدش کند پوست
سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید

چه خوش گفت بازارگانی اسیر / چو گردش گرفتند دزدان بتیر
چه مردانگی آید از رهزنان / چه مردان لشکر چه خیل زنان

شهنشه که بازارگان را بخست / در خیر بر شهر و لشکر ببست
تبه گردد آن مملکت عنقریب / کز او خاطر آزرده گردد غریب

خدا ترس باید امانت گذار / امین کز تو ترسد امینش مدار
دو هم جنس دیرینه [illegible] / نباید فرستاد یک جا بهم

[illegible] / یکی دزد گردد یکی پرده دار
چو دزدان ز هم باک دارند و بیم / رود در میان کاروانی سلیم

[illegible] / بپرواز خشم آورد بر سپهر
[illegible] / [illegible]

چو خشم آیدت بر گناه کسی / تأمل کنش در عقوبت بسی
که سهل است لعل بدخشان شکست / شکسته نشاید دگرباره بست

در موعظه

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

شیراز

به پیکار دشمن

فارسی

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

یکی قطره باران ز ابری چکید
چو خود را بچشم حقارت بدید
بلندی از آن یافت کو پست شد
گر من ز هستم که بودم دو دست

حکایت

حکایت

حکایت

حکایت

حکایت

شنیدم که لقمان سیه فام بود

حکایت

شیراز

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

حکایت

[illegible]

[illegible]

بطرز ... این دو شعر از اوست که نوشته شد

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

مثنوی

[illegible]

فارس

وله ایضا

وله ایضا

وله ایضا

ذوقیات

شیراز

قطعه

وله ایضا

وله ایضا

فارس

[illegible]

غزلیات

[illegible]

غزلیات

[illegible]

شیراز

رباعیات

[illegible]

قطعه

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

رباعیات

[illegible]

در نوادر ابیات

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

مقطع

[illegible]

اشعار

[illegible]

مثنوی لیلی و مجنون

[illegible]

[illegible]

اشعار

[illegible]

شیراز

قصاید

[illegible]

لغز

[illegible]

غزلیات

[illegible]

[illegible]

شمه از حال مجنون

[illegible]

[illegible]

ملاقات مجنون با پدر

[illegible]

گریست چو رود مادر او	کای ساقی تو تا ...	دارم که زمن جدا غم مردی	وز من نگهها بکجا گشت مردی
از شرم تو چون چو محشر	از خاک لحد برآر دم سر	از غم زده کان حال مجنون	یکسو شده بود حال مجنون
گفتش که چه داغ کشتی	هم نرم نگشتی از درشتی	اکنون نه از رفت چه دارد مادر	تا سوی سپهر شوق آذر
زان پس که بهیچ رسم رسیده	مشکل که گفتن تمام رسیده	مجنون چه نظر بمادر افگند	بر جست و به پای او سر افگند
[illegible]		وفات مجنون با مادر	بر کنده ...
که ...	هم مرهم و هم جراحت ...	چنین تیره کسان نکرده ...	زادی ...
...	در خاک سپرده راه ...	یکبار که با توشام ...	اطفال ...
...	آنچه که به ... چارم	گفت این ...	یکدست ...
مجنون بجواب مادر پیر	گفت چه کنم ...	جرم ...	کز ...
رشکی که ...	جرم از غم سیل او ...	...	شد ...
...	چون زهر فراق کارگر گشت	...	این ...
کاو ...	خورشید ...	مجنون بگجا ...	...
ناگاه یکی ...	...	...	...
مجنون ز جهان ...	از دیده ...	...	سوی ... لیلی ...
... جنازه رفت ...	بگرفت جنازه ...	نالید ...	بشنید ...

شیراز

منصف اسمش محمد اسمعیل اصلش از شیراز و برادرزاده مقیم است لیکن چون در طرز ... [illegible]

[illegible]	...	...	...

[illegible] ... [illegible]

رباعیات

...	...	...	...
...	...	...	...

میرزا ... [illegible] از سید سادات ... شیراز است ... [illegible]

غزلیات

...	...	...	...
...	...	...	...
...	...	...	...

آقا تقی

فارس

...	پرشده ...	شب ...	روز ...

[illegible] در خدمت ... [illegible]

[illegible] اسمش ... [illegible]

کاشان

[illegible] از ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

مثنوی

...	...	...	...

[illegible] اسمش ... [illegible]

رباعی

...	...	...	...

[illegible] از ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] اسمش شیخ ابوالقاسم ... [illegible]

...	...	...	...
...	...	...	...

خط آور

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] اسمش ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

غزلیات

...	...	...	...
...	...	...	...

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]	قصیده		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] ولایت توران [illegible]

[illegible]

[illegible] الف ادال [illegible]

چون الف چیزی ندارم در حساب	[illegible]	رباعی	ای دریغا کاشکی [illegible]	[illegible]

شیخ [illegible]

[illegible]	اشعار		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شیخ [illegible]

نظم

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مولانا رشید الدین وطواط [illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

سراج الدین [illegible] اهل فضل در حضرت خوارزمشاه [illegible] محمود [illegible] آن است که شرح قرآن [illegible]

قصیده

[illegible]

مولانا شفیقی [illegible] ماوراء النهر [illegible] سلطان [illegible] بود [illegible] نظر رسیده [illegible]

بیت

[illegible]

ابوالقاسم حسن عنصری مقدم و مقتدای شعرای فصاحت شعار [illegible] سلطان محمود [illegible] ایاز [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] عنصری [illegible]

قصیده

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعیات

[illegible]

وله قصایه

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

مولوی و هو مولانا جلال الدین محمد بن بهاء الدین [illegible] ابن حسین بلخی اصل [illegible] از بلخ [illegible]

[illegible]

انها

انها [illegible]

غزلیات

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

بزرگوار از ... ولایت آن ... [illegible] ... این یک شعر از اوست ...

[illegible]

خوارزم ولایت معروف است از اقلیم پنجم ... [illegible] ... آبادی آن ولایت ... [illegible]

[illegible]

شیخ ابوالوفا از اکابر ... خوارزم است ... [illegible] ... صاحب کمالات صوری و معنوی ... [illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعیات

[illegible]

شیخ نجم الدین کبری ... [illegible] ... خوارزم ... [illegible]

[illegible]

خوارزم

حکیم وجیهی

[illegible]

قصاید

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

ماوراءالنهر آن ولایتی مشتمل است با مصار معموره و قصبات مشهوره که در آن طرف جیحون است احوال و برخی از شعرای آنجا نوشته می‌شود

سیف الدین [illegible]

سیف الدین [illegible] در اطراف آن دیار [illegible] در حفظ [illegible] و به انواع علوم [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] اشعار [illegible]

قصیده

[illegible]

مرثیه

[illegible]

اخسیکت

از اعاظم [illegible] اثیرالدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ نجم الدین کبری [illegible]

اشعار

[illegible]

قطعات

گر زان حدیث محکم ایشان نظر کنی	تر خود نکو کن و تو [illegible]

قطعه

آن که شد ایشان [illegible]	گر جود نازکت اصل [illegible]
یک [illegible] کون [illegible]	فلک [illegible] وقت [illegible]
نگاه [illegible]	آن تحفت [illegible]
خویشتن را [illegible]	چهار [illegible] اصل [illegible]
نقابه [illegible]	هر کسی [illegible]

چو چرخ [illegible]	درمان [illegible]
[illegible]	[illegible]

رباعیات

ساقی که [illegible] گل [illegible] مرا	در سر [illegible] مرا	در عشق جانان [illegible]	هر ساعت [illegible]
قلب [illegible]	[illegible]	[illegible]	پس [illegible] چشم [illegible]
[illegible] آن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مجدالدین — از اقلیم [illegible] طالش [illegible] سمرقند [illegible] [illegible]

شیخ ابوالقاسم — [illegible] فضل [illegible] مجلس [illegible] [illegible]

[illegible] شعر [illegible]	مرثیه و تهنیت	[illegible]
پادشاهی [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] چشم عقل [illegible]	[illegible]	[illegible]

اهلی — [illegible] ابوالحسن [illegible] محمود [illegible] سلطان [illegible]

دگر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون [illegible]	[illegible]	[illegible]

بنائی — [illegible] سلطان [illegible] [illegible]

قطعه

شاه [illegible]	آن جهان [illegible]

توران

پیش [illegible]	لطف سلطان [illegible]	[illegible]	[illegible] محمد [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	پیش [illegible] هزار [illegible]

سلطان [illegible] پیش [illegible] هزار [illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]	قصیده	[illegible]

چون [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] آفتاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		

استاد ابوالحسن [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]	قصیده	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		

[illegible]

[illegible]	قصیده	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

وله ایضا

قطعات

قطعه

سیفی — [illegible]

اشعار

[illegible]

اشعار

مولانا عصمت الله — [illegible]

قصاید

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

توران

[illegible]

قطعه

[illegible]

غزلیات

[illegible]

قطعه

[illegible]

مولانا عتیقی — [illegible]

قطعه

[illegible]

قصاید

[illegible]

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

قطعه

وله ایضاً

وله ایضاً

بچشم رفعت تو دل خون کرده	از غم شده درد دیده پروکار	قد چو الف شد عشق چون نفاذ کرده	خاک ره دوست سوده گلگون کرده

[illegible] از ... [illegible]

بدخشان از اقلیم چهارم است به نزاهت و کثرت ... [illegible] ... معدن لعل [illegible]

سلاطین بدخشان ... سلطان ابوسعید ... [illegible]

و سلطان ابوسعید سلطان محمد ... [illegible]

[illegible] از بدخشان ... [illegible]

ای ز لطف شمائل تو [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ترمذ از اقلیم چهارم است و قدیم شهور معتبر بوده ... [illegible]

ادیب صابر اسمش شهاب الدین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

ولدایضاً

[illegible]

ولدایضاً

[illegible]

ولدایضاً

[illegible]

ولدایضاً

[illegible]

حصار شادمان از اقلیم چهارم است که بستان ترتیب ... [illegible]

بیت گویند ... [illegible]

خجند از اقلیم پنجم است ... [illegible] ... زیر نظر رسیده نوشته میشود

ضیاء الدین خجندی فارسی مولد او خجند است ... [illegible]

... [illegible]

رباعی

... [illegible]

در عهد سلطان محمد ... [illegible] ... وفات یافت ... [illegible]

قصیده

... [illegible]

و له ایضاً

... [illegible]

کمال الدین مسعود ... [illegible]

... [illegible]

غزل

... [illegible]

چون با خواجه حافظ معاصر بود این غزل ... [illegible]

... [illegible]

غزلیات

... [illegible]

خواستم از خادم مطبخ حب ... چند نبه جای سقف گرفت ... ای بحث ناید دعا گر نوای
برو گفت ... [illegible] ... شیروان را کنده چه آیه برد ... ای از ... دل ... [illegible]
گفت ... [illegible] ... گفتش دل را که ... [illegible] ... اکنون کردی ... [illegible]
... [illegible] ... گفت دل را ... [illegible] ... چندان ... [illegible]

آنا در روضة الصفا آمده که شیخ ... [illegible] ... این رباعی را گفته ... [illegible]

کو بهشت ... [illegible] ... | ... [illegible] ... | کو زنی ... [illegible] ... | بر ... [illegible] ... جان آمده

سمرقندی ابوطاهر [illegible] ... از میان ... [illegible] ... زاده طبع اوست ... [illegible]

ای ... [illegible] ... | ... [illegible] ... | ... [illegible] ... | اکنون ... [illegible]

مشهدی اسم شریفش معین الدین ... [illegible] ... سمرقند ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... سید معین الدین ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... معشوق ... [illegible] ... [illegible] ... در سمرقند ... [illegible] ... وفات کرده این اشعار از ... [illegible]

چرا ... [illegible] | قصیده | ... [illegible]

... [illegible] ...

غزل ... [illegible]

... [illegible] ...

آن ... [illegible] ... | از ... [illegible] ... | چنان ... [illegible] ... | ... [illegible]

رباعیات

... [illegible] ...

... علی در ولایت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... این مطلع ... از اوست

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

اشعار

... [illegible] ...

قطعه ... [illegible] ...

قطعه

... [illegible] ...

قطعه

... [illegible] ...

حکیم ... [illegible] ...

[illegible] عبدالواسع جبلی [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قصیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سمرقند

توران

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شهاب الدین احمد [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

اشعار

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

امیر معزی [illegible] سلطان [illegible]

رباعی [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

قصاید

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

توران

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

سمرقند

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

بسازعود

توران

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

[illegible]

سمرقند

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

[illegible]

سمرقند

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

توران

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

توران

ذوالرباعیات

[illegible]

نظامی عروضی سمرقندی [illegible] کتاب چهار مقاله [illegible]

[illegible]

مثنوی

[illegible]

فرغانه

[illegible]

رباعی

[illegible]

قبا

[illegible]

قطعه

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

غزلیات

[illegible]

سمرقند

قطعه	
[illegible]	[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

اخگر سیم از مجمره اول کتاب آتشکده در ذکر شعرا و اشعار فصحای اهل هندوستان در سه شراره است که ذکر می‌شود

[illegible]

دکن

شراره اول در ذکر اسامی شعرای دکن است — دکن از اقلیم سیم است [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

شیخ جعفر [illegible]

غزلیات

[illegible]

خاقی

۱۵۷

هندوستان

[illegible]

شراره دوم در ذکر احوال و نقل اشعار شعرای دهلی است که مشهور جهان اند [illegible]

دهلی

دهلی از اقلیم سیم است [illegible]

[illegible]

خواجه حسن [illegible]

غزلیات

[illegible]

جمالی — اصلش از آن دیار [illegible]

[illegible]

امیر خسرو دهلوی — اصل آن جناب [illegible]

[illegible]

قصاید

[illegible]

وله ایضاً

غزلیات

وله ایضاً

وله ایضاً

مثنوی

شیخ فرید الدین شکرگنج: فرید از اکابر اولیای روزگار [illegible] هندوستان است [illegible] گنج [illegible] معارف رسیده [illegible] شکر [illegible]
[illegible] قدرش [illegible] این مطلع [illegible] از اوست که در این کتاب نوشته شد

رباعیات

[illegible]

خواجه معین الدین چشتی: از اکابر صوفیه [illegible] سلطان شمس الدین [illegible] سلطان شهاب الدین غوری [illegible] از اوست

[illegible]

رباعیات

[illegible]

قاسمی: [illegible]

سرهند

[illegible]

کابل: از بلاد قدیمه جهان است و از اقلیم چهارم [illegible] هندوستان است [illegible]
[illegible]

قادری: [illegible]

لاهور

لاهور: از بلاد معروف هندوستان [illegible]

شیخ [illegible]: [illegible] — رباعی

[illegible]

ولایت کشمیر

[illegible] ذکر احوال و نقل شعرای کشمیر ولایت: کشمیر از اقلیم چهارم [illegible] هندوستان است [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] چشش [illegible] — شعر

غنی: صاحب دیوان است [illegible]

[illegible]

در احوال [illegible]

فرع در شرح احوال [illegible] و ذکر فصحا [illegible]

رباعیات

[illegible]

قصیده

[illegible]

مطرب: [illegible]

[illegible]

حیدری در زمان شاه ...

رباعی

رباعیات

مستری ...

رباعیات

نورجهان بیگم

بهرهٔ دوم در شرح و نقل اقوال فصحای معاصرین مشتمل بر دو پرتو پرتو اول در نگارش اشعار ...

چون خامهٔ عنبرین شمامه باقتضای ...

قریب دو روز [illegible] رسیده و سکه زده و خطبه خواندند [illegible] معلوم نیست که [illegible] از ایران آمده
[illegible]
[illegible] ایران [illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار نفر [illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مقرر داراز [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]

خان خواهد بود. سورهٔ اشفاق و انعام گشته و در جلوس محمد خان که تعیین مناصب و تقسیم ممالک میکرد میرزا تقی شیرازی را به [illegible]

فارس [illegible] خان والد مرحوم فقیر را بعد از حکومت شیراز [illegible] کرده و حسب العرض او [illegible]

[illegible] کرده به فارس فرستاد و فقیر [illegible] فارس [illegible] خان [illegible] آن پادشاه [illegible]

[illegible] از عزم و حزم [illegible] که [illegible] داد [illegible] دولت [illegible]

علامات سلطنت [illegible] کلاه و دولت [illegible] و سلطنت [illegible] بود تا اینکه

[illegible] طریقه [illegible] پیش کرفته [illegible]

[illegible] آن [illegible] خان [illegible] ملک

[illegible] جلوس [illegible] بعضی [illegible] خان [illegible] طریقی [illegible]

این عبارت [illegible] احوال [illegible] عبارت [illegible] بعد از جلوس [illegible]

از [illegible] حرکت کرده بعراق آمده [illegible]

کرده [illegible] فارس [illegible] خود [illegible]

[illegible] قندهار حرکت و بعد از وصول [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] خدمت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] قندهار [illegible] هندوستان شده [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] ابراهیم خان برادر خود [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] جواهر [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] ایران [illegible]

[illegible] ابراهیم خان [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] مراجعت [illegible]

[illegible] محمد حسین خان قاجار [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] مراجعت [illegible] ایران [illegible]

[illegible] چشم [illegible] صح [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] ابراهیم خان [illegible] قتل [illegible] ملک [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] تسخیر ملک [illegible]

[illegible] تقی خان شیرازی [illegible] حسن خان [illegible]

[illegible] ملک ایران [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]

[illegible] حسن خان [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] تقی خان [illegible]

[illegible] دولت [illegible] ایران [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] ایران [illegible]

[illegible] لشکر ایران [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

[illegible] مصطفی خان [illegible]

[illegible] مملکت روم [illegible]

[illegible] خراسان [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] خان [illegible] قاجار [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] خان [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] تقی خان [illegible]

[illegible] مراجعت [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] شیرازی [illegible] نادرشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] تقی خان [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

ایشان را محافظت نموده ... مردان ایشان را قتل ... شنیده عبدالله ... سلطان ... [illegible]

عبدالله ... [illegible] ... داده ... [illegible]

... حضرت ... اقبال ... [illegible]

اقبال ... [illegible] ... زمان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان حسین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علیمردان خان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مردان خان ... [illegible]

... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible]

... علیمردان خان ... [illegible] ... اصفهان ... ابوالفتح خان ... [illegible]

... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible] ... ابوالفتح خان ... [illegible]

... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

خان باصفهان ... [illegible] ... ابوالفتح خان ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible] ... علیمردان ... ابوالفتح خان ... [illegible]

... عبدالله ... [illegible]

... [illegible]

میرزا ابوتراب ... [illegible] ... سلطان حسین ... اسمعیل ... [illegible]

... [illegible] ... علیمردان خان ... [illegible]

... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اصفهان ... علیمردان خان ... [illegible]

وغیره جمع آوری ... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

اگرچه ... [illegible]

... [illegible] ... اسمعیل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اسمعیل ... [illegible]

... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حسن خان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلیمان ... [illegible]

... [illegible]

پیش از ... [illegible] ... ابراهیم شاه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سلیمان ... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

... [illegible] ... مصطفی ... [illegible]

... [illegible] ... سلطان ... مصطفی خان ... [illegible]

... سلطان ... علیمردان ... مصطفی خان ... [illegible]

اتفاقا مقارن این حال ... [illegible] ... سلطان حسین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علیمردان ... مصطفی خان ... [illegible]

خان ... [illegible]

... [illegible] ... مصطفی خان ... علیمردان خان ... اسمعیل خان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علیمردان خان ... [illegible]

... [illegible] ... اصفهان ... [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

وه که هرکس شکست ای گروه ماندا | اگرچه دام آن مه بشر نیست | کنه کرده عجا زشت | کرا بنا معجزه کم از شق القمر نیست

قصیده

غزلیات

قصیده

معاصرین

داعی نام شریفش طالب الوزیر خلف [illegible] چهار ذات خود در اصفهان متولد شده با فضائل آداب و جوانان با دفعه از [illegible] [illegible]
اصفهان نسبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اشعار [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] طالب الوزیر [illegible]

غزلیات

[illegible]

داعب اسم شریفش میرزا [illegible] [illegible]

میرزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اخلاق معروف اکثر اوقات [illegible] [illegible]
نظم [illegible] ترتیب دیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ثبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]	**فوت**	[illegible]	**تاریخ**	در فوت او گفته است

قصیده و غزلیات

[illegible]

[illegible]

رفیق اسم شریفش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قصیده و غزلیات و قطعات و

قصاید

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

پرگشت ز رفت و برگشت ز آمد
و زینجا ز رفت و ز آنجا ز آمد
[illegible]

صاحب چاکر رفیق وقد یم
[illegible]

المقطعات

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

رباعیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

اسمش میرزا محمد علی از ادبای اصفهان و خلف میرزا عبدالرحیم طبیب [illegible] میرزا محمد جواد و میرزا نصیر [illegible] طب خوانده مشغول بطبابت [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

اسمش میرزا ابو القاسم [illegible] صاحب مدارک سلیم النفس [illegible]

[illegible]

سالم اسمش میرزا محمد علی از اعقاب مرحوم خلیفه سلطان الحق جوان مهربان صاحب هنر [illegible] بعضی کمالات [illegible] در جوانی [illegible]

[illegible]

شباب اسمش حاجی محمد حسین اصلش از [illegible]

شغف اسمش آقا عبدالله [illegible]

[illegible]

شعله اسم شریفش سید محمد از [illegible] سادات [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله

[illegible]

شکیب مولانا محمد علی اصلش از [illegible] شیراز [illegible]

معاصرین

حرف

[illegible]

حلیم اسمش میرزا محمد حسین [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

مثنوی

[illegible]

غزلیات

[illegible]

ما فل و عمر گذرانت که رفت
وقت است که در داغ شیرازه کنند
صادق که بود در هیچ مرات نگاه

وز دان که چنین کار دران است که رفت
کمها همه روی خود نگار نایاره کنند
هرگز غم خویش نشمرده است که

[illegible]

افسوس که عمر رفت و آن است که رفت
وین داغ هزار ساله تازه کنند
[illegible]

صادق اسمش میرزا محمد جعفر از جمله سادات رفیع درجات اصفهان ... [illegible] ... اتفاق افتاده

این چند از اشعار او نوشته شد

غزلیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

صباحی ولایت ... [illegible] ... سلیمان ...
[illegible]
[illegible] ... نوشته ... [illegible]

قصاید

این اشعار از او نوشته شد ... [illegible]

[illegible]

وله ایضاً

وله ایضاً

معاصرنا

[illegible]

در ایک

[illegible]

معاصرین

لغز

وله ایضا

وله ایضا

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

مرثیه

[illegible]

[illegible]

وله ایضا

بیل است سخن از دل آزاری
خندهٔ کبک لب نعم خواری
دل که عربت بود ستاری
که زبانان کشیدهٔ بزاری
طرهٔ او مرا بطراری

[illegible]

معاصرین

مرثیه

مرثیه

مرثیه

مرثیه

مرثیه

مرثیه

غزلیات

رباعیات

[illegible]

جنون [illegible] اصفهان [illegible] این چند شعر از اوست

غزلیات

[illegible]

صفائی اسمش میرزا [illegible] [illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

رباعی

[illegible]

صهبا اسمش [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

له

غزلیات

[illegible]

قطعه

[illegible]

طبیب اسمش میرزا [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

غزلیات قصیده

[illegible]

غزلیات

[illegible]

طوفان اسمش میرزا [illegible] از [illegible] اهل [illegible] طبع [illegible] خاطر [illegible] اتفاق افتاده

رباعی

در صحبت [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

غزلیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

جلی اسمش [illegible] از [illegible] اصفهان است [illegible]

قطعه

[illegible]

عارف اسمش ملا محمد علی از [illegible] است در [illegible]

اشعار

[illegible]

عاشق اسم شریفش آقا محمد از اهل اصفهان [illegible] صاحب صفات پسندیده [illegible] عشق آگاه [illegible]

[illegible]

قصاید

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

و الغزليات

و له ايضاً

و له ايضاً

و له ايضاً

و له ايضاً

معاصرين

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

رباعیات

وله ایضاً

غزلیات

[illegible]

رباعیات

[illegible]

[illegible] اسمش [illegible] از [illegible] ... اصفهان [illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

صفوت اسم شریفش میرزا [illegible] از نجبا و [illegible] اصفهان است خلف صدق میرزا ابراهیم [illegible] اصفهان و صاحب اخلاق حسنه و صفات مستحسنه [illegible] ... کتاب [illegible] ... الحال [illegible]

مثنوی

[illegible]

لبیب اسم شریفش میرزا محمد حسین از سادات رفیع مقدار اصفهان [illegible] ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

در بار [illegible] صادق است و باسم [illegible] وداع عالم فانی کرده این یک شعر در باغ [illegible] از اوست

رباعی

[illegible]

غیرت اسمش میرزا محمد [illegible] از سادات رفیع درجات اصفهان کلامش خوب طبعش [illegible] ... [illegible]

غزلیات

[illegible]

من در قفس شوق اسیرم [illegible]

[illegible]

فائز اسمش حاجی محمد از زرداران کرمان است [illegible]

فرخ اسم شریفش میرزا حبیب الله [illegible] در اصفهان [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

دل اسمش اسمعیل بیک از اهل سبزوار [illegible]

[illegible]

درویش اسمش [illegible] از طالقان قزوین [illegible]

رباعی

[illegible]

غزلیات

[illegible]

کرخوانیم

[illegible]

میر محمد بیک [illegible]

[illegible]

قاسم اسم شریفش [illegible] محمد خان [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

مشتاق اسمش میر سید علی از سادات [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

رباعیات

الترجیع

مفردات

وله ایضاً

وله ایضاً

معاصرین

۵۸۸

پیدا چه کنم قطره آب شده ایم	بیدار شده ایم و بازه در خواب شدیم
[illegible]

مشرب اسمش میرزا اشرف [illegible] عالی [illegible] متوجه حسن دیوان [illegible] بنیز باشتغال [illegible] وفات یافته این چند شعر از او [illegible]

وصل تو کلیم [illegible]	**غزلیات**	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

ثابت اسمش محمد کریم خان از امرای عظیم الشان [illegible] [illegible]

موحد نام نامیش مولانا شفیعا [illegible] از اصفهان آمده [illegible]

مومن اسمش عبد المولا [illegible] سلطان حسین صفوی [illegible]

مثنوی [illegible]

ایضاً

آقا هادی خلف مولانا سعید گیلانی [illegible] در اصفهان [illegible] حالا بتحصیل کمالات کرده [illegible]

شعر الب بسیار خوب می فرمید	**رباعی**	این رباعی از اوست که [illegible] شده
با حکم قضا سبزه [illegible] نتوان کردن	باو دیت علاج [illegible] نتوان کردن	مدبر که با علاج تقدیر کند

ناصر اسمش شیخ ناصر از اهل [illegible] بعد از فوت پدر در زمان طفولیت باصفهان آمده نظر بوزن طبیعی [illegible] [illegible]

ناصر اسمش میرزا [illegible] صادق از اعاظم سادات [illegible] [illegible] در نظم مثنوی [illegible]

مثنوی

[illegible]

ناشد اسمش [illegible]

نعیم اسم شریفش میرزا [illegible] در اصفهان [illegible] [illegible] سلطان حسین صفوی [illegible]

[illegible]

اسمش محمد [illegible]

[illegible]

اسمش [illegible] میرزا [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

غزلیات

[illegible]

اسمش [illegible]

[illegible]

اسمش میرزا [illegible]

[illegible]

قصاید

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

اسمش میرزا زین العابدین [illegible]

اسمش میرزا عبد الرزاق [illegible]

[illegible]

[illegible]

معاصرین

[illegible]

رباعیات

[illegible]

معاصرین

حدایقه

حدایقه

نسیم در آن نکهت مو بهان
چه دولت هست آن را این نگویش
نسب نسبت نکهتش غنچه ده
غلط کردم از ظرف بستان بگیرد
نسیم بهشتت در آرد نشانها
زگیسوی جانان زلفین [illegible]
نسیمت از باغ الطاف صاحب
شب و روز گرد ابر عطری
بعطر مشکل [illegible] نکهت
[illegible]

معاصرین

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً

و له ایضاً

الترجیع

و له ایضاً

طلق ارزان آن بود ز ما صد جان
من ره کوی عافیت دانم
در کلیسا به دلبری ترسا
ره به وحدت نیافتن تا کی
لب شیرین گشود و با من گفت
وحدت انگیخته است از لب ما
ما در این گفتگو که از یک سو
دوش رفتم به کوی باده فروش
محفلی نغز دیدم و روشن
چاکران ایستاده صف در صف
پیر در صدر و می‌کشان گردش
پیر خندان به طنز با من گفت
گوش بر چنگ و چشم بر ساغر
عاشقم دردمند و حاجتمند
گفتمش سوخت جانم آبی ده
سر عشق از این آتش
چون به هوش آمدم یکی دیدم
گفتم ای جان ز صوامع ملکوت
چشم دل باز کن که جان بینی
گر به اقلیم عشق روی آری
آنچه بینی دلت همان خواهد
هم در آن پا برهنه جمعی را
گاه وجد و سماع هر یک را
هر چه داری اگر به عشق دهی
از مضیق جهات درگذری
تا به جایی رسی که می نرسد
که یکی هست و هیچ نیست جز او
یار بی پرده از در و دیوار

دوش رفتم به کوی باده فروش (؟)
گفتم ای دل به دام تو در بند
ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نه شکر خنده ریخت از لب قند
پرتو از روی تابناک افکند
شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
نام حق یگانه چون شاید
که گر از سر وحدت آگاهی
سه نگردد بریشم ار او را
که یکی هست و هیچ نیست جز او

و له ایضاً

میر خان بزم پر باده فروش
پاره‌ها مست و پاره‌ها مدهوش
چشم حق بین گوش راز نیوش
از زدی می کمان دار آغوش
در دمی مستگر ربودن هوش
دختر رز نشسته برقع پوش
آه اگر امشبم بود چون دوش
فارغ از رنج عقل و محنت هوش
این حدیثم سروش گفت به گوش

سینه بی کینه و درون صافی
سخن این دو آن جهان تنگ
با ادب پیش رفتم و گفتم
گفتمش سوخت جانم آبی ده
گفت خندان که هین پیاله بگیر
چون به هوش آمدم یکی دیدم
که یکی هست و هیچ نیست جز او

و له ایضاً

همه آفاق گلستان بینی
در آنچه خواهد دلت همان بینی
پای بر فرق فرقدان بینی
برهنه پا برهنه گشتن نشان بینی
کافرم گر جوی زیان بینی
وسعت ملک لامکان بینی
از جهان و جهانیان بینی

بر همه اهل این زمین به مراد
پای بر سر و پا گدا را بیگانه
هم در آن سر برهنه جمعی
دل هر ذره را که بشکافی
جان گدازد اگر به آتش عشق
آنچه نشنیده گوشت آن شنوی
با یکی عشق ورزد از دل و جان

و له ایضاً

در محبت یا اولی الابصار
شمع جویی و آفتاب

گر ز ظلمت برسد ایمن مرد
گر ز عشق ... دوست
هر سر موی من جدا بو ...
که ای این دروغ قدس ...
تهمت کافری به ما مپسند
پرنیان خوانی و حریر و پرند
وحده لا اله الا هو
از آتش عشق دل به جوش و خروش
باده خواران نشسته دوش به دوش
دل پر از گفتگو و لب خاموش
پاسخ آن یار که ... بود
ای تو را دل قرارگاه سروش
ای ترا پیر عقل حلقه به گوش
آتش من فرو نشان ز آن جوش
سوختم گفت ما ز باده سروش
ما بعزیمت هر خطوط ...
وحده لا اله الا هو
آنچه نادیدنیست آن بینی
گردش دور آسمان بینی
سرورز ملک جهان گران بینی
بر سر از عرش سایبان بینی
آفتابش در میان بینی
عشق را کیمیای جان بینی
آنچه نادیده چشمت آن بینی
تا به عین الیقین عیان بینی
وحده لا اله الا هو
روز بس روشن و تو در شب تار

معامرین

گر ز ظلمت خود رهی یابی
پا به راه طلب نه از ره عشق
بکن آن گاه در ... احوال
تا کجا با رسی که نرسد
این ره آن توشه آن منزل
هاتف ارباب معرفت که گهی
قصد ایشان نهفته اسراریست

و له قطعات

ای که ... به مرغ قفس من گشتی ...
...
چه کوبیت کرد از ... هست
... دارد ... روزگار ...
... گرسنه ... خشم ...
گفتمش ... زور ... نیست
گفتم آن روز که ... جور
... گفت ...
... من ... آن گفت ...
...
دلی که ... جان ... رو ...
گفت آن ... جان کسی ... از ...
بیگانه ... آشنا ...
... آن جان ...
... ...
چون ... آن از ... جان
... ... دوره ...

جلوه آب صاف در گل خار
بهر این راه توشه برداری
یار جو بالعشی والابکار
یار رای او هام با ... انظار
مرد راهی اگر بیا و بیار
... ...
که ... گاه ... گه اظهار
که یکی هست و هیچ نیست جز او
تا به جام ... ...
... ...
... ...
دلم جدا زتو دل ... ...
... ...
... ...
... ...
گفتم ... ...
... ...
... ...
گه به دشمن زدان گفت و ... گرم
یک نگاه ... ...

و له ایضاً

... ...
بیگانه گشتی ... آشنا هم
... ...
... ...
... ...

از آب ... صد هزاران ...
شود ... ...
صد ... ...
یار ... ...
ور نه مرد راه ... ...
... جام ساقی مطرب
... ...
وحده لا اله الا هو
این ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
گفتم ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

... ...
... ...
... ...
تو ... نی ... کام دل ... ...
... ...

قطعه

لاله و گل ... ...
... ...
باز ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

و له ایضاً

از ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
گفتم ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
کار دل ... ...
... ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دالیه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الحزین اسم شریفش میرزا ابوالقاسم [illegible] در حوالی [illegible]

ذراتیه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

پرتو دوم کو [illegible] در ذکر احوال و اقوال مؤلف [illegible] [illegible] در شب [illegible] هشتم شهر ربیع الثانی [illegible]

اصفهان مطلع صورت [illegible] مقارن این حال [illegible] محمود [illegible] روداده [illegible] دار المؤمنین قم [illegible] کرده [illegible] سال [illegible] در اوایل جلوس نادر که مرحوم والد [illegible] حضرت [illegible] ساحل [illegible] دار العلم شیراز [illegible] سال [illegible] جانب [illegible] مرحوم حاجی محمد [illegible] تم خود احرام طواف بیت الحرام [illegible] از راه عراق عرب [illegible] مشرف [illegible] حضرت [illegible] و طواف بیت [illegible] مشرف [illegible] زیارت [illegible] ملک [illegible] شهد علی بن ابی طالب [illegible] حضرت [illegible] عراق [illegible] بعد از یک سال [illegible] زیارت امام ثامن الائمه علیه السلام [illegible] در آن وقت [illegible]

[illegible] عازم [illegible] حرکت [illegible] از اصفهان [illegible] اسمعیل بوده [illegible] انقلاب [illegible] و صدق البقیة [illegible] در [illegible] جمیع اهل [illegible] در سنه [illegible] و در نظری و شوق جبلی اهل [illegible] کرده [illegible] تاریخ اصفهان [illegible] خیال [illegible] در این کتاب [illegible] **شعر** [illegible] مقتدر [illegible] الناس [illegible] سعد [illegible]

	منتخب یوسف زلیخا		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

	منتخب [illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حکومت را سعادت راه بسته
در آن شب خفته از مردم نه...
نگفت ای خاطرت تنگ کن
سر از معلی زبر تاج دولت
براق برق تک آورده ام ایک
قدم میزن ولایت در ولایت

ز عصیان ما شتر...
چو پیر دستان...
ز رحمت پرسش...
چراغ شب پرستش...
سخن بسیار و در وقت اندکی
...

شب عیان ما حکایت کن به مجلس
ز روشن آمد این وحی آگاه
سخن گفت اگر طریق خاکیان را
چه خفتی خیز فرزان خدا ...
بگیر از تن چه دادرفت تنها
قدم در رفت ...
سعادت ...
خدا امید ...
چه کار است از لفظ خدا ...
سلام از خدا ...

خرامان روشن ...
براق برق رفتار ...
قدم بر چشم ...
شب وصل ...
...

در سبب نظم کتاب و وصف اصفهان

...

در وصف عشق

...

در نسب زلیخا

...

خواب دیدن زلیخا یوسف را

مکالمات دایه با یوسف

سر باز دادن زلیخا یوسف را

ملاقات [illegible]

حیله انگیختن اخوان در باب [illegible]

بظاهر بهر یوسف چاه کندند — بباطن خویش را در چه فکندند
چه چندان نوحه در پیر طاس — چه در آگر زه ابتسه زمین پرس

گرانی چند نامهربان شاهی — درونش را ز نور آگهی
گهی از گریه ابر چاره ی — ز هیچ شد معطر شک تاری

صبا از بوی گل چون برخورد شت — ز هیچ از رهگل لعل برشت
خزانان گیکان جوامن گره — بخود قخنده از ازل برده افتاد

خزالان چو طوفان خیزان — روان بسبزه گشته لاله زار
چو افغان کرده صحرا از شقایق — سخن زد ندان دیت لایق

گل نورسته یوسف گشته نورس — که جز تو روز و شب ما که بکس
برون تهی ده پا از خانه پرکر — سخن نگفته با بیگانه پر کر

ندیده سبزه بر جویبار ی — سبزه لاله از لاله زاری
تماشا رنگ با هر که پوشش — صدا رحیط نشیته که گوشش

چه باشد گر کنی ره را رفیقش — که از ره گر کسی جوید شفیقش
سوی که جانب صحرا بریش — چه کرد روز و شب باز او ریش

گر از شیرین غزالان شیر دوشیم — عطا او ابر و بر سیم شیر نوشیم
شنیدایی قصه چون یعقوب اقبال — با ایشان گفت با جهل ایشان [illegible]

هنوز این سرو بستان نونهال است — هنوز این ماه نو را مه کمال است
از آن ترسم که چون دور امن — هوای ره دمیده از شوق گل گشت

شده از حال او غافل زمانی — رسیده ناگاه گرگی پیدا
چه فرزندان یعقوب این شنیده — چه سر از گریبان بر کشیده

نه آخر ما همه فرزند را نیم — گر از پس [illegible]
چو افتد چو چشم شیر شیر زده — فتد بر جان شیر شیر زده او

کجا این گرگ این سر بچه ما را — که پا در پنجه شیران کو
اگر گرگ فلک آید جنین عزم — کند خیش بیکران از بیجوردم

چه گرگ از عهده ما بر نیاید — زبان کاریم اگر گرگش بدندان
چو رحمان سعی آن کین آوران — زیوسف نیز سیل دل [illegible]

اجازت داد بیشان تا بجا چاه — که یوسف را شوند از جان [illegible]
بکین گرگ فلک روباه [illegible] — گر اینی عادت [illegible] خوار [illegible]

چو چندی جوق از آهو روان — بروآهوی شکر [illegible]

بچاه افکندن اخوان یوسف علیه السلام

ز بازو بکشیدند بار بیچاره جان — گر از سیلی گل خشاره بست
کشیدند رشیا گر از نیم جان بست — کشیدند شش کاکل از تعاقب

روان از دست کیر از حبیش — گرگ ناهان سنبل شکن [illegible]
چه رفتن جعفر آن جادو [illegible] — رسیدند [illegible]

[illegible]

رسیدن کاروان مصر و برادر را از چاه یوسف علیه السلام

[illegible]

فرو افکند در خدمت آن چاه — طناب از رشته جانهای آگاه
ز سنگش او چو در السی گران [illegible] — ز جان ایب وصلاح خود او [illegible]

جوان ویسه وانداخت گل چهر — فکنده پنجه اندر پنجه مهر
ز جانش هیچه ناگه بر آمد — که یا بشری مهر از چه بر آمد

چو مالک را بدست آن گوهر آمد — ز بستن گوهر بخشش در آمد
سرو بسر کرده آن کاروان — سوی مصر آن کاروان [illegible]

بطرف نیل چون منزل گزیدند — بشیران سوی مصر از ره دویدند
[illegible] بر این بشارت [illegible] — نوید البشارة البشاره

گراز مدین با شاین قا می — رسیده مالک آینک با غلامی
غلام [illegible] چشم [illegible] — تمام مصر پیش [illegible]

چو شد مصر این آوازه بشگفت — از این غیرت رخش چون گل برافگفت
که شور مصر عالم گشتی [illegible] — جبرا آمیز با عشق [illegible]

پریرویان مصر [illegible] — بر شیرین لب شیرین [illegible]
بوداز خنده آن [illegible] — گریزان لعل خندان از [illegible]

زعشوه چون لب خندان [illegible] — ز خنده چون ورود [illegible]
چمن کرده خواب و گل [illegible] — صدف سوز و [illegible]

بشارت کرد کز مصر [illegible] — هزاران گل برخ گردون [illegible]
گزینه از سهر سرو [illegible] — سوار [illegible]

[illegible] — پرشیرین لبان آینه [illegible]
که یوسف را [illegible] — بشهر آید درون چون [illegible]

[illegible] — صف حوری [illegible]
از ایشان [illegible] — ز ایشان مشکل [illegible]

[illegible] — جهان ساز گسند انجم نهان چهر

سر و شستن یوسف علیه السلام بحکم مالک در رود نیل

سوی نیل کردن [illegible] — بدو چشم خود از آستین چهر
نجوم از عکس [illegible] — نهان چون قطب [illegible] در نیل

بحکم مالک این سرو خرامان — کشیده از ناز سوی نیل دامان
گشاد اول گره [illegible] قبا را — [illegible]

کلاه از سر نهاده کاکل افکند — به برگ یاسمین عنبر پراکند
ز سیمین تن [illegible] — به پای [illegible]

قدم چون بر کنار نیل بنهاد — سپهر نیلگون فریاد برداشت
که جشن شد [illegible] — [illegible] نیل

[illegible] — [illegible]
بنیل مصر شد یوسف [illegible] — چو در نیل [illegible] خورشید

به نیل آمد آن [illegible] — چنان [illegible]
قیامت بود [illegible] — چو خورشید قیامت [illegible]

زلیخا چون [illegible] — بگفت دلبر آن شاه را [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] پرسید دایه [illegible] — چه دیدی [illegible]

بگفت مادرم از درد [illegible] — ز جانا در [illegible]
غلامی گشت [illegible] — [illegible]

مرا مقصود [illegible] — مراد خاطرم [illegible]
ندانم تا چه آید [illegible] — ندانم تا چه آید بر سر من

[illegible] — [illegible]
غمی دارم که [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

بمعرض بیع در آمدن یوسف علیه السلام در بازار مصر

چو یوسف [illegible] — گرفت از دلبران مصر [illegible]
سجود سرمایه [illegible] — هوای بیع آن سرو [illegible]

نشسته مو کشیده چون زالی که بود از رخش نشکفته حالی
چه عنکبوت در ره آن نور دیده سر راه چشم بازش تنیده
کلاف ریسمان شد دولت و روت عصا را گفت بخت از جای برخیز
بانگ گفت برجان منتم ده کشیده این رشته آن کو من ...
که دل زین غم بکنج غم نشسته دارم چه کو هر رشته کو آید رشته دارم
هنوز آن گوهرش در دامن نعلش بسم زبانش بام
درون پرده دل زان طعنه زد جوش کشف از خاک کلان معرفت جوش
مرا هم رشته هست چند ان گر هست این سخن با یوسف از ان
دلم خواهیم از خاص و از عام ز یوسف بستان اول برو دام
چه گر رشته خود و رآن کشته تا ... کفک خند بستان بر آرد
چه خندید به سر مایه زآن در آن ز ایشان شد پیشان ز حالی
در آخر چون به کنج حسد او زلیخا برد او را از میان
هر آنگه شد از پا به خویش بجمل ماند ز لازم سر مایه خویش
کشید آخر ز غیرت زال کز آن از آن ایشان اشتغال عزون
هنوز از انجمن چون رفت بیرون زلیخا چو در آن سرو موزون
نشسته رشت در کردن کشد شش کشید از شوق لعل تحفه بخش
پس آنگه گفت یا رب این چه بود است که دیده بود هم مجلس نبود است
چنین کز بخت حاصل شد امید نگاه دل بی مقصود دیدم
چه من هر جا بجهان مبتلا هست چه من هر جا گرفت ره یافت
بروز و شب دل اندر شادی شو زنده ان فراق از آن شنیدن
که بودم عشق طوفان رسیده امید از دیده خاص بریده
بر آمد از کنه ره باد شد طرف مرا بود از کرم چشمان زاد طرف
که بودم زانده لذ هر در گدایی روان در کوه چشم چون آبی
فروشد تا که من با هم بخت خانه از فاقه ور در گنج ...
که بودم سبزه در کرد ماند از باد موکان رخ زرد مانده
همین بامید تا که ای بیت ان مرا سیر کرد از اعیان

رفتن کردن یوسف علیه السلام از زلیخا شبانی کردن

چرا بر دولت نیاید جانم از رنج که بودم نقد جان گر یابم گنج
چنین بر کرد جهان ای تعر خواهی که چون یوسف ز شهان زیبان ...
شبان کار دولت معنا ... زلیخا را تف وایم ابا برد
که یوسف را که مشغول کاری که ... از ... خیره زعار
چه جیل در برای گلشن ... زهر سوی صد حکایت کرد ...
کهی وصف بهار و باغ کردی گهی نقش هزار و زاغ کردی
گه از نفی نماکردی حکایت گه از چشم الغزال کردی روایت
گهی از کشت گلشن یاد کردی گهش یاد از گل و شمشاد کردی
گهی گفتی زدام افتاده جانی جوانان بهشت عیش گرانی
گیان در سوی جلوه داده عقابان برشکاری برکشاده
گهی گفتی که باشد در هوا آن فرح بخش است طالع بیدار
زوان در مرغان گلزار صدای خنده کبکان کهسار
گهش از صحبت بجای کفش زباغ خلوت کرا به کفش
شوم از هیچگه تا وقت خفتن بیا و گفت آنچه بایست کفتن
جواب کفت یوسف که گر دی هزار است به ز من خاک گر دی
شبانی شیدا رم جز شبانی که باشد خدمت من پاسبانی
چه خوشتر از شبانی ورزما بند که از پیغمبری دارد نشانه
چه سیر شناق شب ای وقت وقش ز تار جان خلاص آن باقت وش
لباسی از غذا داده ترتیب که چون ... بهم آمیختن
سخن آمد شبانی از شباروی رسم جو بستان و مهربانی
روان شد سوی دشت و کوه ... کز من کرد از ... بوده ...
هنوز از شیر ... و ... لبشسته هنوز از کاکلش دندان نرسته
همه چون صوفیان در کسوت ... همه لیک گو یان ... صحبت
نز از قبال ... ... دیده ز از و بال ... بر کس ... شنیده
ز اول شبانی بر میان ... ز ابریشم ... و ...
در آمد در میان کو سفندان بره در کوه و صحرا ماند خندان
چه کله عدد لش و حشی ... چه آهو ... ... و ...

بکوه و دشت بودندی ... ز دو مرغ کتک چو ... بکان ... قطره ... عن
خرامان چون عروسان ... شبان انگاه گرفتی ... از خاک
چه هر ... آن ... دمه چه ... رخش ... هر سو ... دست
زبوه و شیر ... شان وقت رفتن خوش یوسف و آن شد جای شتن
چهار ... کشش ... بید دیده مرغان ... هم ... بجه ... دید
که دو هر کام ... خاک ... پیا زلیخا چون ... افتاده ...
کهی بر ... زانکه رگ ... پیا ... جان ... چند ... ازان ...
سپا را که سفند ... اگر ... زلیخا ... بیرون ... شفت
کلکار ... خون ... آب داری ... ... داری
زلیخا به تیابی چشم کردی اگر ... هستی زاده ...

مطالبه کردن وصال یوسف علیه السلام دایه را و اشاع آن حضرت

زلیخا آن ... زلیخا آن خواب ... عشق
چو شمع ... ... یوسف ... دل از کف ... از عشق ...
چرا از یوسف ... گفتگو ... ز یوسف ... آرزو ... بی
چرا دایه ... ز اول اضطرابش بیشتر شد
بر آن شد آورد او را ... بر آرد کام دل زان چشمه ...
بدایه ... ... بشد چشمش ... از میوه ...
نیزه ... درخت ... چه چند مضطرب گردد ... چند
چه چند در سر آرد ذوق ... چه خوردش در دل آید میل ... ان
زلیخا بر دل یوسف نظر داشت دل یوسف نظر جای ... داشت
زلیخا آنچه ... آن ... زنخ ... شکرش ... تجاهل
بانگ ... ... چه چشم شوخ چشمان ...
واعظش گرد ... ... فراموش ... ... از دیدن فراموش
خم او ... ... ز نایاب ... افشان ...
ز جاری ... ... ز شاخ ... ... زعفران ریخت
تکرار ... ... بسم ... ... نشستش ... زبان ... زلیخا
زلیخا را چه دایه دید غمناک زده بر جانه صبر و سکون چاک
از او پرسید که فرزانه ... بند سر و جانم فدای جان تو فرزند
تو ... ... دایم این بود بهشت مطلب جان ... بود
که ... یوسف ... ... بر ... شمع رخ ... نمایان
کنون ... چون ... نشده ... ... خنده ... جو ... ... یوسف ...
تو ... طالع ... ... روز یوسف ... ... مجلس ... ... جام ...
... ... ز ... ... از گل ...
... ... ز یوسف ... ... از آن سرو ... ... بگویم ... دل ... ... دلم خون ... ...
سر پرس ... ... چه ... هم ... ... نشنیده ... ...
چه گویم ... ... ولی کو ناه ... ...
... ...
ز هجرم ... ... بود خوشتر ز وصل آن ...
بروز ... ...
هر ... ... وصل ... ... که هر کس ... ... عشق

فرستادن زلیخا دایه را بخدمت یوسف علیه السلام

رفیق ... ... که ... ... روز
اگر ... ... اگر ... ...

[illegible]

تماشای باغ دیدن زلیخا در بستان یوسف علیه السلام

[illegible]

رفتن زلیخا به باغ و دشت به جمال یوسف علیه السلام

[illegible]

[illegible]

مشورت کردن زلیخا با دایه در وصف حال یوسف علیه السلام

[illegible]

بنا کردن زلیخا هفت خانه را و صفت و حالات آن را

[illegible]

در آوردن زلیخا یوسف علیه السلام بخانه هفتم

[illegible]

[illegible]

سرزنش زنان مصر و ضیافت خواستن زلیخا ایشان را

[illegible]

معذرت خواستن زنان مصر از زلیخا و یاری کردن او را

[illegible]

[illegible]

تبدیل پشیمانی زلیخا از زندان یوسف علیه السلام

[illegible]

شرح احوال زلیخا بعد از عزیز مصر در اشتیاق یوسف علیه السلام

ساختن زلیخا جسر راه یوسف علیه السلام

فرستادن زلیخا کنیزان را بزندان بصحبت یوسف علیه السلام

کشیده بر سر راه انتظارش

زلیخا نیز از آن آمد در کنارش

نشسته چون دل زنده دلان دار

کنون زان سر زمین نیکو ترک بت

بت شکستن زلیخا و سر راه بر یوسف گرفتن علیه السلام

فرو بارید اشک بیقرارش

گفت ای مقصد مقصود من تو

گرم کو بس ز درحق گدا

درین دم کاستان شد وشمن

جوانی و جمالم کرد تاراج

غم را چاره درد را دوا کن

که بود از مقدم یوسف زلیخا

دل تو شید او نو شده ترک

چه یوسف بسپاه از راه آمد

سؤال و جواب یوسف علیه السلام با زلیخا

چو یوسف گفت ای زن کیستی تو

کنون آن آتشم در دل نهفته است

بنکاح درآوردن یوسف علیه السلام زلیخا را بحکم الهی

چو یوسف جست از خلوتگه

بخلوت رفت از دار العبادت

بتان خلوت زلیخا یافت

زلیخا گفت ای سر تا پا

برون نام من محزون نماند

نگفت این چه روزست ای زلیخا

چرا ویران شده باغ جوانی

چرا در سینه آن آتش نهان است

[illegible]

رفتن کردن یوسف علیه السلام از این دار فانی

[illegible]

از شکایت روزگار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمثیل

[illegible]

[illegible]

شکر توفیق اتمام و تاریخ اختتام

[illegible]

قصاید

داریا

و له ایضاً

و له ایضاً

و له ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

بم و مهر جهان ... بم جهات
... از ... نقشش ...
... شد جهان ... و راق
... نشسته ... هزار
... اعدا ... م
سعادت همیشه خون سعدین
شده ... اش از ... لب
انکه چون سیل جود او ... و
با صفا کوهر ... نصف
... از ... انجم رسید
... عقد ... جوف
روز ... که چشم ازرق ...
خیزد از ... سینه کوس
... ز خاک تیره شود
... کشتگان معرکه ...
... چتر سایه ... ل
... این قصیده ...
... سفتم
... آن ...
... م
... دام
... شیونم
... انداختم
... هیچم
... چکنم
... است
آهن ... تیر ...

است چون ساق ... اندیل
... خرقه ...
... چون نور چشم ... آنیل
... بکف ... تکمیل
... کلالی ... تجلیل
... وی ... تکمیل
... تکمیل
... ... تبجیل
... تحصیل
... جمیل
... جمیل
... کمیل
... خیل
... تیغ ذلیل
... رخ سیل
... تیغ ... جبرئیل
... طویل
... جل

... ...
... بکشتن ...
... ...
... جل ...
... اش ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... عادت ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

چون فروغ چراغ ... قندیل
... تقبیل
... تحصیل
... تعطیل
... جیل
... ...
... عقل عقیل
... قبیل
... تعجیل
... خیل
... ثقیل
... عقیل
... سیل
... عزرائیل
... سیل
... سیل
... ...
... ...

وله ایضاً

... ...
... ...
... ...
... ...

وله ایضاً

... چکنم
... چکنم
... چکنم

... ...
... ...
... ...

... چکنم
... چکنم
... چکنم

... رند ...
... زر ...
... کل ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

... خورشید ... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم

وله ایضاً

... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

روز ... چکنم
صدف ... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... جان چکنم
... ایران چکنم
... سلطان چکنم
... سلیمان چکنم
... جهان چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... چکنم
... ...
... تسلیم
... تسنیم
... ...
... ...
... ...

و له ایضاً

و له ایضاً

ولە ایضاً

[illegible]

ولە ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

وله ایضاً

و له ایضاً

و له ایضاً

و له ایضاً

و له ایضاً

در ایهام

ذوالقافیتین

[illegible]

مرثیه در فوت مؤلف

از صاحب بیت

مرثیه

مرثیه

مرثیه

[illegible]

زار شود ار بسیم [illegible] کند
[illegible] ماند دهان [illegible]
بس از تو ماندم [illegible]
[illegible] از غمش [illegible] ماند
چه حظ ز نقش [illegible] مرا
[illegible] اگر [illegible] زبان
تو [illegible] شب تو زال [illegible]
عهد [illegible] از دوستان [illegible]
رسم [illegible] وصل [illegible] ماند [illegible]
تن [illegible] چرخ [illegible]

گر [illegible] نیست
[illegible] که در جهان نیست

مرثیه

[illegible] اگر [illegible] نیست
[illegible] جهان [illegible] نیست
[illegible] جهان [illegible] نیست
[illegible] نیست
[illegible] جدا [illegible]
[illegible] جهان [illegible] چه
[illegible]
[illegible]

مرثیه

[illegible] قدم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چه ماندم از تو جدا در جهان [illegible]
جدا ز [illegible] وصل تو ماندم [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چاره [illegible]
بکام دل [illegible]
کل [illegible]

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب هر که خواند
دعا طمع دارم ✻ زانکه من بنده گنهکارم
بتاریخ شهر ربیع الاول ۱۲۵۸

صورت [illegible]